

## پژوهشی پیرامون مفهوم نوین آزادی از دیدگاه پارسی زبانان افغانستان\*

بخش نخست

### افغانستان در رویارویی با غرب

سرزمینی که اکنون افغانستان نامیده می‌شود به دلایل گوناگون اقلیمی، فرهنگی، جغرافیایی و سیاسی، تاریخی مشترک با ایران دارد. این دو کشور در زمینهٔ ادب و زبان نیز در ازای تاریخ دراز خود به شیوه‌ای تنگاتنگ در پیوند بوده و خودبخود بسیاری از چهره‌های برجسته که در پهنهٔ ادب، اندیشه، سیاست و فرهنگ ایرانی-افغانی خودنمایی کرده‌اند سرچشمه‌ای برای غرور و سرافرازی هر دو ملت به شمار می‌روند. از این روی، پژوهش پیرامون مفهوم آزادی در ادب پارسی افغانستان نه تنها برای دلبستگان به تاریخ اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی، که بویژه برای دست‌اندرکاران ادبیات نوین پارسی می‌تواند درخور تکرش باشد.

مسألهٔ آزادیهای سیاسی و اجتماعی به حکم سرشت خود ریشه در غرب دارد و شاخه‌ای از دمکراسی غربی به شمار می‌آید، و روشن است که روند رویارویی اندیشه‌های گران و خامه‌بردستان افغان با این مفهوم با روند آشنایی افغانان با سیاست و فرهنگ غرب و

\* در روند پژوهش کنونی نیاز به کتابهایی اندک که دستیابی بدانها جز به پایدردی دوست پژوهشگر، آقای محمداکبر عشق امکان‌پذیر نبود. مراتب قدرشناسی و سپاسگزاری خود را به ایشان تقدیم می‌کنم.

درگیری آنان در پهنه سیاست جهانی، که به آغاز سنه نوزدهم بازمی‌گردد، یکسره در پیوند می‌باشد.

در آن روزگاران، سیاست اروپا در ایران و افغانستان در این چارچوب اندام می‌گرفت که فرانسه می‌کوشید از راه زمین به هندوستان، که انگلیس بر آن چیرگی استعماری داشت، دست یابد، و روسیه تزاری بر سر آن بود که هم دامنه نفوذ و قدرت خویش را در آسیای میانه بگستراند و هم به هندوستان نزدیک شود. از سوی دیگر، انگلستان برای ادامه فرمانروایی استعماری خود بر هندوستان نیاز داشت ایران و افغانستان را به شیوه‌هایی زیر نفوذ داشته باشد. این جا بود که امپراتوری روسیه برای دستیابی بر شهرهای آسیای میانه و قفقاز به جنگ‌های دراز با ایران پرداخت (۱۸۱۳-۱۸۰۴ و ۱۸۰۴-۱۸۰۷/۱۲۴۲-۲۸/۱۸۲۶) و فرانسه ناپلئونی پیمان نافرجام فن کن اشتاین (Finkenstein) را به سال ۱۸۰۷/۱۲۲۲ با ایران امضا کرد و در ماده دهم آن از ایران خواست که «افغانه و سایر ملل قندهار را بر این وادار که قشون خود را با قشون او در جنگ با انگلیس ملحق نماید»<sup>۱</sup>.

در این میان، انگلستان روزگار جرج سوم (George III) به عنوان هم‌وردی نیرومند بر کوتاه کردن دست فرانسه از پهنه سیاست ایران و افغانستان میان بست. چون فرانسه بر سر یک داد و ستد سیاسی-استعماری-جنگی با روسیه تزاری به سال ۱۸۰۷/۱۲۲۲ در تیلسیت (Tilsit) چنان نهاد که «پیمان دوستی» خود با ایران را نادیده انگارد، انگلستان فرصت یافت تا بران و افغانستان را با پیمان‌هایی در چنبره برنامه‌های استعماری خویش گرفتار سازد: از یک سو هارفورد بریجز جزر (Harford Brydges) (Jonse) را واداشت که در یک «عهد نامه مجمل» به ایران پذیراند که «اگر افغانان بر هندوستان و انگلیس یورش برند ایران به سود انگلیس بر آنان بتازد»<sup>۲</sup>. ولی از سوی دیگر سه ماه پس از این پیمان ضد افغانی، یعنی در روز ۱۷ ژوئن ۱۸۰۹ (۱۲۲۴ قمری) مونتستوارت الفینستن (Mountstuart Elphinstone) را برگماشت که بر بنیاد این سخن دروغین که «فرانسویان و ایراتیان بر ضد دولت کابل هم پیمان شده‌اند»<sup>۳</sup>، با شجاع‌الملک امیر افغانستان پیمانی به زبان ایران بستند<sup>۴</sup>. بدین سان، درگیری افغانستان در سیاست پیچیده جهان آن روز آغاز شد و از آن پس مردم آن سرزمین ناچار بودند با دورویه تمدن بورژوازی غرب-دانش و کارشناسی از یک سو و استعمار از سوی دیگر-به گونه‌ی جدی دست و پنجه نرم کنند. این درگیری با کشاکشها، ناهمواریها و ناهنجاریهای

گسترده همراه بود و رویدادهایی خونین به بار آورد و جنابها، زنها، خوارها و ستمکارهای گوناگون استعماری و استثماری نیز در برداشت و از این رهگذر، استقلال و حاکمیت مردم افغان در سراسر سده نوزدهم و بخشی از سده بیستم دستخوش درازدستی بیگانگان قرار گرفت.

افغانستان از رهگذر ویژگیهای جغرافیایی-استراتژیکی خود به گونه‌ای مستقیم زیر سلطه استعمار قرار نگرفت. ولی به نوشته ترنزویو (Pio - Carlo Terenzio)، چون «تهدید هندوستان همواره علت اصلی و پایه هر مسأله‌ای را در این منطقه تشکیل» می‌داد،<sup>۵</sup> کشور افغانستان همواره پهنه چشم و همچشمی‌های انگلستان و روسیه تزاری بود و جنگهایی خونبار میان انگلستان و افغانستان در سالهای ۵۸-۱۲۵۵/۴۲-۱۸۳۹ و ۹۷-۱۲۹۵/۸۰-۱۸۷۸ به بار آورد.<sup>۶</sup> باید به یاد داشت که افغانستان از دیدگاه فرهنگی یکی از کنار افتاده‌ترین سرزمینهای جهان اسلام بود و تا دیرگاه در راستای آشنایی با اندیشه‌های اروپایی گام نگذارد. حضور استعمار در حالی که بهره‌گیری فنی نوین اروپایی را برای افغانان عملاً بایسته می‌شمرد، به گوشه‌گزینی سیاسی و فرهنگی آنان نیز کمک می‌کرد. روشن است که این گوشه‌گزینی، راه را بر گسترش آموزشگاههای نوین، کتابخانه‌ها، چاپ روزنامه، ساختن جاده‌ها و رسانه‌های گروهی نوپدید می‌بست. یکی از خامه بردستان افغان-میرغلام محمد خان غبار-بدان باور است که یک «دوره فترت ادبی و علمی» در افغانستان پدید آمد که از سال ۱۲۳۳/۱۸۱۷ تا ۱۳۱۹/۱۹۰۱ به درازا کشید و در همین روزگاران بود که:

«علوم جدید که تا آن وقت مقدرات ملل گیتی را به طور درخشانی تغییر داده بود، در مملکت راه دخول نیافت. در تمام کشور نه یک مکتب جدید، نه یک درسگاه عالی، نه یک کتابخانه عمومی و نه یک مؤسسه علمی موجود می‌شد. تنها امیر شیرعلی خان (۱۲۷۹-۱۲۷۸)، که درین میانه مکتب عسکری تأسیس و روزنامه در پایتخت به نام شمس النهار منتشر و کتبی هم در عسکری ترجمه و طبع نمود، بزودی در اثر تعرض انگلیز ازین رفته و تمام مؤسسات او را قبیل مکتب و مطبعه و روزنامه معدوم گردید و مجدداً محیط اجتماعی کشور را تاریکی فرا گرفت.»<sup>۷</sup>

یکی از کارشناسان تاریخ افغانستان-گرگوریان (Gregorian)- بر آن است که دو عامل مهم تاریخی در سیر نوسازی افغانستان نقش داشته است: نخست تلاش و ستیز افغانان

در برابر روس و انگلیس و برخورد سیاسی با آن دو قدرت؛ دوم وابسته بودن حکومت و دمانهای فرمانروای افغانستان به پشتیبانی قبایل و بهره‌گیری از آنها برای پایدار نگاهداشتن حکومت خویش و حفظ حاکمیت و استقلال کشور. تاریخ نوگرایی در افغانستان در حقیقت تاریخ کوشش فرمانروایان آن سرزمین برای نیرومند شدن در برابر ایران، انگلیس، روسیه و سیکهای هندوستان و نکیه بر قبایل بوده است.<sup>۸</sup>

افغانستان منابع مالی بسنده‌ای نداشت که خود در راه نوگرایی سرمایه‌گذاری کند، و از سوی دیگر برای بهره‌گیری از ذخایر طبیعی کشور گراشی نشان داده نمی‌شد و در نتیجه نوگرایی و نوسازی نمی‌توانست در پهنه‌ای گسترده چهره‌بندد. ازون براین، وضع طبیعی و بافت اجتماعی قبیله‌ای افغانستان از ویژگی‌های برخوردار بود که نمی‌توانست با شیوه‌های سنتی، آن کشور را در راستای رویارویی سازنده با دو رویه تمدن بورژوازی غرب جای دهد. در افغانستان آن هوا خشک است و بارندگی از ۲۵ سانتی متر در سال فراتر نمی‌رود و از آنهم در کشت و کار بهره‌گیری سودمندی نمی‌شود. از چهار رودخانه-هیرمند، آمودریا، هریرود و ورود-کابل-تنها یکی از آنها آبی بسند دارد که به دریا می‌ریزد ولی آن هم شاخه‌ای از رود هند به شمار می‌آید. ناچار اقتصاد کشاورزی افغانستان به سیستم آبیاری ساخته شده از سوی انسان مانند کاریز و قنات سخت وابسته است تا جایی که به گفته ویلبر (Wilber) در سالهای ۶۰-۱۹۵۰ (۳۹-۱۳۲۹ خورشیدی) در حدود ۴۷ درصد زمینهای زیرکشت هنوز با آب کاریز و ده درصد با آب قنات و تنها ۱۳ درصد با آب رودخانه آبیاری می‌شده است.

شورشهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که در بیشتر موارد واژگونی قدرتهای محلی را به همراه داشت و شبکه‌های آبیاری را از میان می‌برد، مایه آن می‌شد که گسترش اقتصادی در افغانستان به کندی چهره‌بندد و مردم یکجانشین رابه رویکرد به زندگی خانه‌به‌دوشی یا چادرنشینی وادارد. یکجانشینان و شهرنشینان افغان نیز دستخوش یورشهای قبایل کوهستانهای مرزی که زمینهایشان آمادگی برای پیشرفت اقتصادی را نداشت، قرار می‌گرفتند. این گونه قبایل برای زیستن خود، زمینهای بارخیز و بارور و کاروانهای درحال گذر رابه یغما می‌بردند تا جایی که تا سال ۱۳۰۸ خورشیدی/۱۹۲۹ تنها در حدود ۲ تا ۳ درصد کشور زیرکشت جای داشت و مردم شهرنشین که شهرهایشان بیش از ده هزار جمعیت داشت تنها ۳ تا ۸ درصد کل جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دادند.<sup>۹</sup> این ویژگیهای جامعه

افغانستان خود بخود افغانان را تا آغازین دهه های سده بیستم از آشنایی بسنده با دانش و کارشناسی و پدیده های نوین دور نگاه داشت.

در کشاکشهای استعماری که میان دو قدرت بزرگ روس و انگلیس در این منطقه از آسیا وجود داشت، انگلستان همواره دست بالا را داشت و تا سرحد توانایی می کوشید که با بهره گیری از اهرمهای کارا، از جمله به راه انداختن جنگهایی نابرابر، دامنه نفوذ خویش را در افغانستان بگستراند و ملت افغانستان را از برخورداری از استقلال همه سویه و برقراری پیوندهای سیاسی و دیپلماسی با دیگر کشورهای اروپایی بی بهره سازد. این حقیقت تاریخی در بیشتر پیمانهایی که میان دولتهای افغانستان و انگلستان در درازای سده نوزدهم و دهه های آغازین سده بیستم بسته شده به روشنی به چشم می خورد.<sup>۱۱</sup> این گونه پیوندهای ناسالم، نابرابر و دشمنانه و بویژه رخداد جنگهای خونین نشانی جز بد بینی، رنجش، بیزاری، کینه و دشمنی نسبت به انگلیسیان در دلهای افغانان به جای نگذاشت. به گونه ای نمونه، یکی از تاریخگران افغان «عواقب» ناپهنجار نخستین جنگ افغانستان و انگلستان (۱۸۳۹-۴۲/۱۲۵۵-۵۸) را بدین سان می آورد:

«هرچند عامه مردم موفق شدند علی رغم رهبری آمیخته با بی اتفاقی سران و سردارانشان ضربات محکمی بر نیروی استعماری وارد نموده و آوازه شکست ناپذیری... استعمارگران انگلیسی را متزلزل سازند، اما خود هم خسارات مادی و معنوی بزرگ را متحمل شدند. در جریان جنگ، یک عده از جوانان که نیروی تولید کننده جامعه را تشکیل می دادند، تعدادی که معلوم نشده و هرگز معلوم نخواهد شد از بین رفتند. شهرها و قصبات از جمله یک قسمت از آثار دارای ارزش تاریخی و هنری منهدم گردید. از همه بدتر این که در نتیجه این برخورد و خصومت ناشی از آن حس نفرت از اروپاییان و مدنیت صنعتی که ایشان از آن نمایندگی می کردند، شدت یافته مانع ذهنی بزرگی را در برابر تجدید و عصری ساختن کشور و مؤسسات آن فراهم نمود. نفوذ روحانیون و فئودالان که [در] قسمت اخیر جنگ رهبری آن را به عهده داشتند افزایش یافته کار تقویت حکومت مرکزی را که شرط پیشرفت و اصلاحات بوده مشکلتر گردانید.<sup>۱۲</sup>»

### آزادی به معنی ستیز با استعمار انگلیس

بدین سان، از دیدگاه افغانان سده نوزدهم به بعد آزادی هنگامی مفهومی درست می یافت که خود و سرزمینشان از بندهای آشکار و پنهان استعمار انگلیس آزاد و از استقلالی

بکسره و همه سویه برخوردار گردند. در این راستا از رهگذر همین جنگهای دراز پا بود که باب پارسی در سرزمین افغانستان جنبه رزمی و حماسی نیز به خود گرفت. شعرهایی در اهریمنانه جلوه دادن کارهای انگلیسیان سروده شد. حمید کشمیری را می توان یک نمونه برجسته از گویندگان این گونه شعرها به شمار آورد. وی به سال ۱۸۴۴/۱۲۶۰ در منظومه «اکبرنامه» خود از تلاش دلیرانه افغانان در راه سرکوبی دشمن در نخستین جنگهای افغانستان و انگلستان سخن به میان آورد:

«دلیران کابل به سنگ و تبر  
رسیدند بر برنس کینه جوی  
تنش را نمودند از تیغ تیز  
پس آنگه به مردم در آویختند  
ز برنس صد و پنجه و چار کس  
به بازوی مردی شکستند در  
ریودند از تن سرش همچو گوی  
دو صد پاره و استخوان ریز ریز  
به هر گوشه ای جوی خون ریختند  
ز نام آوران کشته شد پیش و پس»<sup>۱۲</sup>.

در حالی که از دیدگاه حمید کشمیری کشته شدن «برنس کینه جوی» انگلیسی گامی در راه آزادی مردم افغانستان به شمار می آید، گوینده ای دیگر از همان سرزمین و در همان سال ۱۸۴۴/۱۲۶۰ اشعاری در ستایش ویکتوریا ملکه وقت انگلیس می سرود و ستیز افغانان با آن انگلیسی «نازک زبرگ گلاب» را به هیچ روی با آزادی در پیوند نمی دید و آن کار را «زخمهای درشت» وارد آوردن بر کسی به شمار می آورد که «عذر خواه» بود:

«بگفتند و شمشیر کین آختند  
نکردند برپوزش او نگاه  
زندش به کین زخمهای درشت  
بکشتند و کردند او را هلاک  
تنی بود نسا زک زبرگ گلاب  
زهر سوبه آن نامور تاختند  
همی بود چندان که او عذر خواه  
به یال و به دوش و به پهلو و پشت  
کشیدند از چاربالش به خاک  
به خاک و به خون ماند خوار و خراب»<sup>۱۳</sup>.

به باور میرغلام محمد خان غبار، قاسم علی این اشعار را «به کمک اجانب در معرض انتشار گذاشت» و چون سخنانش سرهمگرایی با آزادی نداشت و «راه حقیقت نرفته و یک طرفه نوشته» شده بود «از همان روز اول نشر خود محکوم به نفرت مطالعین آزادی خواه» گردید.<sup>۱۴</sup>

در درازای دومین رشته از جنگهای افغانستان و انگلیس (۱۸۴۷-۸۰/۱۲۹۵-۹۷) مردم افغان به آگاهی و بیداری سیاسی بیشتری گراییدند و برنامه های استعماری

انگلیس با آزادی ملت افغانستان بیش از پیش پی بردند. در این پیوند بود که برخی از خامه بردستان آن سرزمین بیزاری مردم خود را از درازدستیهای بیگانگان به شیوه‌هایی نشان می‌دادند. مولوی عبدالرئوف خاکی (۱۳۳۳-۱۲۶۷/۱۱۱۴-۱۸۵۰) نمونه‌ای از این گونه اندیشه گران بود که در شعرهایی هم میهنان خویش را به جنگ در برابر انگلیسیان بر می‌انگیخت و آزادی را به مفهوم‌رهایی افغانان از چنگال استعمار انگلیس جلوه می‌داد.

«افغان اگر نظر فکند برصلاح خویش اول بیایدش که بگیرد سلاح خویش  
گراصطلاح وی طلب عیش و عشرت است فرض است آن که محو کند اصطلاح خویش  
این سرزمین خوش که به افغان چرمادر است دانشپردش به دگرها جناح خویش<sup>۴</sup>».

همان گونه که پیداست، چون در سده نوزدهم روزنامه‌ای در افغانستان در دسترس نبوده، مردم ناگزیر خواسته‌های آزادی خواهی و استقلال جویی خود را از راه سرودن و خواندن شعر بیان می‌کردند. یکی دیگر از راههای نشان دادن بیزاری مردم افغانستان در برابر درازدستیهای استعمار نگارش و پخش ترانه‌های عامیانه بوده است. این ترانه‌ها می‌توانست حتی از سوی افراد نا آشنا به خواندن و نوشتن به آسانی به یاد بماند و در میان مردم کوچه و بازار خوانده شود. به گونه‌ای نمونه، در واکنش در برابر جنگهای یکم و دوم افغانستان و انگلستان ترانه‌ای گفته و نوشته شده که به روشنی نشانگر آن است که افغانان آن روزگاران آزادی را مایه «فخر انسان» قلمداد می‌کردند و آن را در برتوستیز با انگلیسیان دست یافتنی می‌دانستند و سبزه گران راه آزادی را «مرد میدان» و «شیر غران» می‌نامیدند. در بخشی از یک ترانه چنین آمده است:

«جنگ انگریز و افغانس      بیا بچیم انگور بخو  
محمد جان مرد میدانس      بیا بچیم انگور بخو  
ایوب خان شیر غرانس      بیا بچیم انگور بخو  
خواب ما پر سر سنگ      عشق ما غیرت و ننگ  
قوت ما توت و تلخان      کار ما فتح است و جنگ  
سربازی کار مردانس      بیا بچیم انگور بخو  
آزادی فخر انسانس      بیا بچیم انگور بخو<sup>۵</sup>».

## استبداد خودی و استعمار بیگانه

واکنش انگلیس در برابر بیداری سیاسی افغانان کمک آن دولت به بنیادگذاری حکومتی نیرومند و سخت خود کاهه در افغانستان بود تا از رهگذر از میان بردن همه گونه آزادیهای سیاسی و اجتماعی در آن کشور بهتر بتواند به خواستهای استعماری خویش دست یابد. چنین می نماید که امیر عبدالرحمان خان (فرمانروایی: ۱۳۱۹-۱۲۹۸/۱۲۹۸-۱۹۰۱/۱۹۰۱-۱۸۸۰) توانست خود را به عنوان فرمانروایی با همان ویژگیهای دلخواه انگلیسیان بپذیراند.

در این هنگام، روسیه تزاری به آمودریا (جیحون، Oxus) نزدیک شده و برای دولت انگلیسی هند بسیار سودمند می افتاد که از افغانستان یک دولت دوست، نیرومند و یکپارچه بسازد تا بتواند سپری میان مرزهای هندوستان و حوزه فرمانروایی روسیان پدید آورد. «اسناد رسمی موجود در اداره برون مرزی (Foreign Office) وزارت خارجه انگلیس گزارشگر آن است که عبدالرحمان خان در ژوئیه ۱۸۸۰ (۱۲۹۷ قمری) آگاه شد که انگلیسیان آماده اند نامبرده را به عنوان امیر کابل به رسمیت شناسند و در خاموش کردن ناآرامیهای درون مرزی به وی یاری رسانند، به شرط آن که وی اداره امور برون مرزی افغانستان را به دست انگلیسیان بسپارد و به چنین حقی برای آنان رسماً گردن نهد. عبدالرحمان خان در ۳۱ ژوئیه همان سال این داد و ستد را به شیوه ای رسمی پذیرفت. سه سال پس از آن، این پیمان تجدید شد، با این تفاوت که ریپون (Ripon) فرمانروای انگلیسی هند برای امیر سالیانه دروازه لخ روپیه - در حدود یکصد هزار پوند انگلیسی - در نظر گرفت تا نامبرده آن را در زمینه ارتش و مرزهای شمال غربی هزینه کند.<sup>۱۷</sup>

خود امیر عبدالرحمان خان روند دستیابیش را بر حکومت افغانستان و پولهایی را که از انگلیسیان دریافت کرده در «کتاب مستطاب» تاریخ حالات به شیوه دلخواه نیز آورده است.<sup>۱۸</sup> درخور نگرش است که امیر عبدالرحمان خان در زمینه بی بهره ماندن افغانستان از استقلال برون مرزی و این که آن دولت ناچار بوده تنها با دولت انگلیس در پیوند باشد، خود سخنانی آورده و برای برقراری پیوند با دیگر دولتها جز انگلستان زیانهای برمی شمارد که یکی از آنها

«این است که اهالی مملکت من هنوز خوب تربیت نشده اند که بفهمند چه چیز از برای آنها خوب است و چه چیز بد است. هنوز این قدر وطن پرست نیستند که قدر داشتن



حکمرانی را که از خود آنها باشد بدانند»<sup>۱۹</sup>.

شگفتا که این سخنان در هنگامی از سوی امیر عبدالرحمان خان به رشته نگارش در می آمد که مردم افغان دهها سال بود برای پاسداری از خاکشان به شیوه ای چشمگیر و با از دست دادن جان و دارایی خود در برابر بیگانگان انگلیسی در ستیز بودند.

یکی از کارشناسان تاریخ افغانستان درباره روی کار آمدن امیر عبدالرحمان خان و پیوند آن با مسأله آزادی و آزادیخواهی می نویسد:

«سیاسیون لندن و دهلی دیدند که ملت آزادی خواه افغان را نمی توان به استعمال

قشون و سلاح و قهر نظامی مغلوب ساخت. بنابراین در مقابل رجال و علمای وطن خواه و غازیان ملی و شهزادگان محبوبی که به قیادت ملت در طول جنگ دوم پرداخته بودند، عناصر مرتجع و ملت کشی را در افغانستان تقویه کردند و پادشاهی را به شهزاده آهین و قهاری چون امیر عبدالرحمان خان... سپردند و وی را که برای سرکوبی و قهر ملت افغان عنصر قوی پنجه شمرده می شد به پول و سلاح و تمام وسایل مادی و معنوی پروراندند... [او] به مجرد تصاحب تخت کابل بیخ تیز از نیام کشید و با خشونت و قهر و غضب بزرگان و غازیان ملی و کسانی را که شور وطن خواهی در سرداشتند و در جنگ دوم با قشون خونخوار استعمار پنجه داده بودند، به تیغ تیز سر برید... و در نتیجه حکومتی مستبد و خودسر، اما قوی و درخیمی را به وجود آورد که در سایه ترس و کشتار و خونریزی اداره می شد و مالک سیاه و سپید افغانستان بود و کسانی را که سر برداشتند دوشان از بار کله سبک گردید»<sup>۲۰</sup>.

حکومتی بدین سان خود کامه همزمان به نوآوریهای مورد نیاز مردم و دگرگون ساختن بافت سنتی قبیله ای جامعه چندان گرایشی نشان نداد و همان ساختار «فئودالیت» و ویژه افغانستان را نگاه داشت. درست است که در درازای فرمانروایی بیست ساله عبدالرحمان خان عناصری از طبقه به اصطلاح «فئودال» ناتوان شد، ولی این کاهش در قدرت به باور میر محمد صدیق فرهنگ «شکل شخصی و انفرادی داشت نه اجتماعی و مؤسسه ای». به سخنی دیگر، افرادی ویژه از طبقه سرداران، خانان، سران عشایر و رهبران مذهبی به دنبال سرپیچی از خواسته های دربار نفوذ، قدرت، دارایی، آزادی و حتی زندگی خویش را از دست دادند، ولی «فئودالیزم به صفت یک پدیده اجتماعی، و فئودالها به عنوان قشر ممتاز و برتر جامعه قدرت سیاسی و اجتماعی شان را حفظ کردند» و به سان روزگاران پیشین «بر سرنوشت مردم و معیشت ایشان مسلط» ماندند. روشن است که سرچشمه این قدرت

می‌توانست «روابط خانوادگی و قومی و نژادی» و یا «حاکمیت بر زمین و وسایل تولید زراعتی» باشد.

اگر یک تن از زورمندان به دنبال یک برخورد با دولت، قدرتش را از دست می‌داد، زورمندی دیگر از همان طبقه «و در اکثر موارد از همان خانواده» به جای وی می‌نشست و حتی با همکاری دربار و با دردست گرفتن مقامهای دولتی پهنه نفوذ و قدرت خود را گسترش می‌داد. بدین سان، شماری از «خانواده‌های اعیانی و روحانی» در کشور پدید آمدند که «افراد آن علاوه برداشتن ضیاع و عقار شقوق معین مأموریت دولت را به طور انحصاری دردست داشتند» و روشن است که پیشرو این خانواده‌ها خانواده شاه بود و «افراد خانواده شاهی و متعلقینشان امتیازاتی را که در قسمت تخفیف مالیات از سابق داشتند حفظ کردند.» خود پادشاه هم برای پایدار نگاهداشتن نظام استوار بر خود کامگی خود و مشروعیت بخشیدن بدان، افزون بر پدید آوردن یک شبکه گسترده جاسوسی و به کار بردن شکنجه و مانند آن، «مدعی بود که از جانب خداوند تعالی به پادشاهی افغانستان برگزیده شده» و وانمود می‌کرد که بر بنیاد همین مأموریت می‌خواسته کشور را از یورش کافران برون مرزی و آشوب و آشفتگی درون مرزی برهاند در همین پیوند بود که وی رساله‌هایی به نام تقویم الدین، پندنامه، ترغیب جهاد و مرآت العقول به چاپ رسانده پراکنده ساخت.<sup>۲۱</sup>

مردم افغانستان در واکنش در برابر ستم فراگیر رژیم عبدالرحمان خانی ناچار به ترانه‌های عامیانه پناه می‌بردند و از آن رهگذر دل بستگی، خویش را به آزادی از بندهای خود کامگی و استعمار نشان می‌دادند. از ترانه‌های پراکنده‌ای که به جای مانده می‌توان دریافت که رژیم عبدالرحمان خان نه تنها حق هیچ گونه آزادی سیاسی و اجتماعی برای شهروندان افغان نمی‌شناخته که حتی آنان را به بیگاری که با بردگی همانندی دارد وامی داشته است. یکی از موارد بهره‌گیری رژیم او از بیگاری مربوط به «باغ علم گنج» بود. وی در آن باغ زیبای پراز گل یک «فابریکه حریری» یا «ماشین‌خانه» بنیاد کرد، ولی یک چند پس از آن، آتش سوزی بزرگی روی داد که زیانهایی بدان کارخانه رسانید. امیر عبدالرحمان خان دستور داد «قسمتهای سوخته فابریکه... توسط کسانی که برای تفریح به «باغ علم گنج» می‌آیند [به] طور بیگار ترمیم» گردد. ولی مردم این «ترمیم» را با ستمی دولا به همراه می‌دیدند: ستم زاینده دراز دستی استعمار انگلیس که عبدالرحمان خان دست نشانده آن بود، و ستم بیگاری گرفتن از مردم، ترانه‌ای که به دنبال این چگونگیها ساخته شد

بروشنی بدان ستمها اشاره دارد و بیزاری مردم را از رژیم حاکم بخوبی نشان می دهد:

«علم گنج در گرفت دودش درآمد  
 صدای تولد انجن [موتور] نیامد  
 آغا بیا بریم علم گنج  
 آغا بیا بریم علم گنج  
 آغا بیا بریم علم گنج  
 آغا بیا بریم علم گنج  
 آغا بیا بریم علم گنج  
 الهی خانه ظالم بسوزه

این شیوه واکنش مردم در برابر آن دگرگونیها بروشنی نمایانگر آن است که آزادی از دیدگاه افغانان آن روزگار به معنی رهایی از استعمار برون مرزی و استبداد درون مرزی بوده است.

### آزادی یعنی استقلال همه سوه

در روزگاری که مردم افغانستان از فشارهای استعماری انگلیس و خودکامگی رژیم امیر عبدالرحمان خان رنج دولا به می کشیدند و کشورشان از آزادی و استقلالی بسنده بی بهره بود، خامه بردستی روشن اندیش آزادی را بیشتر به معنی استقلال سیاسی یک ملت به کار برد. این سخندان کسی جز محمود طرزی (۱۳۵۲-۱۲۸۲/۱۹۳۳-۱۸۶۵) نبود. وی از خانواده ای بود که با دربار امیران افغانستان به شیوه هایی گوناگون پیوند داشت. پدرش سردار غلام محمد طرزی که خود مردی سخن سرا و اندیشه گر بود، در دستگاه امیر عبدالرحمان خان پایه ای والا داشت و حتی خود محمود طرزی گهگاه از مهر امیر برخوردار می شد. ولی دیری نباید که امیر به پدر محمود بدگمان شد و به زندانش افکند و در سال ۱۸۸۱/۱۲۹۹ او را همراه با محمود طرزی و دیگر افراد خانواده اش به هندوستان آواره کرد. محمود طرزی بخشی از روزگار جوانی را در شهرهای گوناگون امپراتوری عثمانی گذراند و از آن رهگذر با سید جمال الدین اسدآبادی مشهور به افغانی و اندیشه های او آشنا شد<sup>۲۳</sup>. رفته رفته از محمود طرزی مردی ساخته شد که قرار بود در روند گرایش جامعه افغانستان به اندیشه های نو نقشهایی چشمگیر بازی کند. و ما در بخشهایی دیگر از همین پژوهش در این زمینه سخن خواهیم آورد.

به گاه درنگ در سوریه به سال ۱۸۹۶/۱۳۱۴ بود که محمود طرزی اشعاری سرود که ستیزاوارا در برابر وضع حاکم در افغانستان نمایان ساخت و از این رهگذر بروشنی نشان داد

که او نیز یکی از افغانانی بوده که از برخوردار نبودن کشورش از استقلال همه سویه رنج می برده است. طرزی در اشعار خود حکومتها را بر سه گونه بخش می کند: «مستقل، نیم مستقل، مدغم». دولت مستقل از دیدگاه او «حکم هیچ کسی را بر سر خود ندارد» و هموست که «حر» و از آزادی برخوردار است. این چنین دولتی:

«داخلاً خارجاً به استقلال  
 با دگر دولتش مساوات است  
 با دول باشدش حقوق کثیر  
 چون شود پیش در میان دعوا  
 دولت مستقل شد آن ملت  
 که بود خر و حاکم و خرم».

طرزی سپس ویژگیهای یک «دولت نیم مستقل» را به رشته نگارش می کشد و در حقیقت این گونه دولت با خود کامگی و آدمکشی فرمان می راند و آزادیها را در درون مرزهای کشورش از میان می برد، ولی «در هر معاملات برون» دستش بسته و «از حقوق دول بی بهره است:

«ملت و هیأتی که نیست ورا  
 یعنی در داخل ممالک خویش  
 هر چه خواهد کند نگوید خویش  
 گریه یک روز صد نفر بکشد  
 لیک در هر معاملات برون  
 دولت دیگری در آن بسایست  
 با دگر کس معاهدات نداشت  
 گشته محروم از حقوق دول  
 حق احکام خسار جش برجا  
 مستقل هست و نیستش پروا  
 که چه کردی و می کنی شاها  
 کس نیارد که گفت چون و چرا  
 دست غیری بوده او همپا  
 شده حامی او به دولتها  
 غیر آن کس که حامی است او را  
 هست مختار و مانده تنها».

دولتی که از هیچ گونه استقلال برخوردار نیست «دولتی است بی قدرت» که ناچار «تابع دگر دولت» می شود، و «نی به خارج معامله دارد» و نه در درون مرزهای کشور از «ملکیت» برخوردار است. طرزی بخارا، هند، خبوه و مصر آن روزگاران را نمونه ای روش از این گونه کشورهای نامستقل به شمار می آورد و ملتهای آن گونه سرزمینها را در بند و از هر گونه آزادی و حتی «شرف» بی بهره می داند:

«حیف بر ملتی که شد محروم  
 از تمام حقوق حریت

هیأت اجتماعی که بر آن حکم راند برودگر هیأت  
 گرچه با ثروت است و خیل و حشم نیست دروی شرف چو هست اُسرت<sup>۲۵</sup>»  
 بدین سان، در سخن محمود طرزی آزادی تنها در چارچوب استقلال درون مرزی و  
 برون مرزی یک کشور مصداق می‌یابد، و هرگاه درازدستی و استعمار بیگانگان گام بر  
 سرزمینی نهاد، خود بخود آزادی از آن خطه رخت بر می‌بندد، و در حقیقت آزادی یعنی  
 استقلال همه سویه یک ملت.

### دورویۀ تمدن بورژوازی غرب در افغانستان

هنگامی که فرمانروایی افغانستان به دست فرزند عبدالرحمان خان، «سراج‌العله  
 والدین» امیر حبیب‌الله خان افتاد (فرمانروایی: ۳۸-۱۳۱۳/۱۹۱۹-۱۹۰۱)، درازدستی  
 انگلیسیان و خودکامگی درون مرزی همچنان پایدار بماند. در سال ۱۳۲۳/۱۹۰۵ پیمانی  
 میان دولت افغانستان و انگلیسیان بسته و چنان نهاد شد که «طرفین پابندی شان را به  
 موافقه و تعهدات منعقدہ بین امیر عبدالرحمان خان و دولت برتانیہ تایید» کنند که رنج  
 آورترین بخش آن پیمان برای مردم افغانستان همانا «نظارت برتانیہ بر مناسبات افغانستان با  
 کشورهای خارجی» بود<sup>۲۶</sup>. ولی درین پیمان، امیر حبیب‌الله خان پذیرفت که در برابر چنان  
 امتیاز بزرگی که به انگلیسیان داد، حقوق سالیانه‌ای به مبلغ هجده لخ روپیه - یکصد و  
 شصت هزار پوند انگلیسی - از آنان دریافت دارد<sup>۲۷</sup>.

با این همه، این پیمان کارگزاران انگلیسی هندوستان را از دخالت در امور درون مرزی  
 افغانستان باز نداشت و دخالت آن پیشگامان تمدن و آزادی، گاه به شیوه‌ای بود که نه تنها  
 راهی به سوی آزادیهای سیاسی و اجتماعی نمی‌گشود که نظام خودکامه امیر حبیب‌الله  
 خان را به کارهای زشت و خسونت بار قرون وسطایی نیز فرا می‌خواند. نمونه‌ای روشن از  
 این گونه برخوردها به شورش مردم پاکتیا که به سال ۳۱-۱۳۳۰/۱۳-۱۹۱۲ رخ داد و سپس  
 سرکوب شد، باز می‌گردد. دست‌اندرکاران دولت افغانستان با سران شورش تا اندازه‌ای با  
 نرمی رفتار کردند، ولی روزنامه‌های انگلیسی هند برضد دولت افغانستان برآشفتنند و حتی  
 روزنامه *The Times of India* (د تایمز ایندیا، روزگاران هند) از امیر خواست که  
 به «طریقهٔ پسندیدهٔ حکمرانی افغانستان به فرار قرنهای گذشته» گام بردارد و در همین راستا  
 «فساد رابه بی رحمی بسیار» فرونشاند و «گوش و بینی مجرمهای قابل معافی هم بریده

شود» (تکیه از ما است)<sup>۲۸</sup>.

از سوی دیگر، دولت و نظام حبیب‌اللهی ویژگی‌هایی دیگر نیز داشت که از همه چشمگیرتر رویکرد آن به برخی از نوآوری‌ها و نوگرایی‌ها بود و این گرایش، خود رویارویی جامعه افغانستان را با دورویه تمدن بورژوازی غرب بیش از پیش در چهره یک دشواری بزرگ نمایان ساخت. همان گونه که در جای دیگر آورده‌ایم<sup>۲۹</sup>، جهان واپس مانده از یک سو نیاز به آشنایی با دانش و کارشناسی تمدن غرب دارد و از سوی دیگر ناگزیر از رویارویی با رویه استعماری آن تمدن است. در این هنگام، رویه دانش و کارشناسی با برنامه‌های نوسازی امیر حبیب‌الله خان اندام می‌گرفت و همزمان، انگلستان با بستن پیمان ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ قمری) با روسیه تزاری می‌کوشید تا تکاپوهای استعماری خود را بی‌هماورد و بدور از درگیری با روسیان در افغانستان گسترش دهد.

برنامه‌های نوسازی و اصلاحی امیر حبیب‌الله خان نیروهای تولیدی را گسترش داد. در سالهای ۲۲-۱۳۱۹/۱۹۰۴-۱۹۰۶ در حدود ۱۵۰۰ کارگر در کارگاه‌های دولتی کابل با بهره‌گیری از حدود یکصد گونه ماشین به سکه زنی، ریخته‌گری، آهن‌گری و دیگر کارها سرگرم بودند. افزون بر این، کارگاه‌هایی پدید آمد که تفنگ، فشنگ، چرخ، باروت، سرنیزه، شمشیر، چرم دباغی شده، شمع و صابون بیرون می‌داد که بیشتر آنها نیازمندیهای ارتش افغانستان را برآورده می‌ساخت. امیر حبیب‌الله خان کارخانه پارچه بافی و چکمه‌سازی نیز بنیاد کرد. مهتر ازهر چیز، بنیاد گذاری یک دستگاه هیدروالکتریک با ظرفیت ۱۵۰۰ کیلووات بود که در سالهای ۱۳۲۸/۱۹۱۰ تا ۱۳۳۲/۱۹۱۳ در جبل‌السراج-نزدیک جلال‌آباد-چهره بست. این گونه رویکرد دولت امیر حبیب‌الله به نوآوری، شمار کارگران افغانستان را در سالهای واپسین حکومت وی به ۵۰۰۰ تن رسانید.

در همان روزگار کار جاده سازی میان شهرهای بزرگ بالا گرفت، و حتی در سال ۱۳۲۳/۱۹۰۵ نخستین اتومبیل که از آن امیر حبیب‌الله خان بود در خیابانهای کابل به راه افتاد. برابریک گزارش آماری، از ۵۰۰۰ تا ۸۰۰۰ هزار تن کارگر به جاده سازی سرگرم بودند و چون حقوق آنان به شیوه‌ای بسنده پرداخته نمی‌شد بسیاری از آنان از کار می‌گریختند و از همین روی، دولت ناچار بود از روش سربازگیری برای نیروی کار در جاده‌ها بهره برد. همزمان، بازرگانی در کشور رشدی ویژه یافت و بازرگانی افغانستان با هندوستان و روسیه تزاری به گونه‌ای چشمگیر بالا رفت. در میان سالهای ۱۳۱۹/۱۹۰۶ و ۱۳۲۵/۱۹۰۷

صادرات افغانستان به هند بیش از ۱/۵ برابر، و واردات افغانستان از هند بیش از دو برابر شد. در میان سالهای ۲۷-۱۳۱۹/۱۹۰۹-۱۹۰۱ صادرات روسیه به افغانستان کمی کمتر از دو برابر، و واردات روسیه از افغانستان کمی کمتر از سه برابر شد. رقم صادرات افغانستان به روسیه در سالهای ۳۶-۱۳۳۲/۱۷-۱۹۱۳ از ۶۲۹۹۰۰۰ روبل به ۱۳۵۵۹۰۰۰ روبل - افزایش یافت.<sup>۳۰</sup>

امیر حبیب‌الله خان آموزشگاههای نوینی مانند «مدرسه حبیبیه» و «مکتب حرابه» بنیاد نهاد. او در آغاز سال ۱۹۰۷ (ذیقعد ۱۳۲۴) به هندوستان رفت و از بنیادهای نوین دیدن کرد و با پیشرفتهای دولت انگلیسی هند در زمینه دانش و کارشناسی از نزدیک آشنا شد، و خود به گاه برجای نهادن نخستین سنگ ساختمان آموزشگاه اسلامی لاهور «مسلمانان هند را به کسب علوم و دانش به شمول علوم دنیوی توصی» کرد. حتی سخن از «شرکت او در فرامشخانه که به درخواست خود در آن عضویت یافته بود» به میان آمد. روشن است که این سخن همراه با آوازه گرفتن شرکت امیر در دعوتها و مصاحبه‌های او با خانهای انگلیسی سبب شد که برخی پندارند که «امیر از جاده شریعت قدم بیرون گذاشته» است.<sup>۳۱</sup>

اما از سوی دیگر، رویه استعماری تمدن بورژوازی غرب با درازدستی انگلیس در افغانستان چهره نمود. درست در همان سالی که امیر حبیب‌الله خان به عنوان میهمان دولت انگلیس در هندوستان پذیرایی می‌شد، کارگزاران انگلیسی و روسی در مسکو گفتگوهای پنهانی خود را برای بستن پیمان استعماری ۱۹۰۷ به پایان می‌رسانیدند. خواست انگلستان و روسیه در این پیمان همنوایی و دوری گزیدن از برخورد با یکدیگر در ایران، افغانستان و تبت بود و از این روی، چنین نهاده شد که شمال و جنوب ایران به ترتیب زیر نفوذ روسیه و انگلیس جای گیرد و از اعمال نفوذ خود داری کنند. «اما راجع به افغانستان، طرفین به اساس موافقه‌های قبلی تأکید کردند که این کشور تماماً خارج حوزه نفوذ روسیه واقع» شود و از آن پس «مکاتبه روسیه با... [دولت افغانستان] از طریق انگلستان صورت گیرد».<sup>۳۲</sup>

بدین سان، استعمار انگلیس در افغانستان یکه‌تاز میدان شد. تا آن روزگار برنامه‌های اصلاحگرانه روندی آرام ولی تا اندازه‌ای استوار داشت. ولی قشرهای واپس‌گرا و دلیستانگانه «سیاست انزوا جویی» افغانستان و آنان که دور شدن از پیوندهای سنتی و قبیل‌ای به

سودشان نبود. کسانی مانند نصرالله خان نایب السلطنه و دیگر سرداران دیرین گرا. دست به تکاپوزند: از یک سوامیر حبیب الله خان را از دراز دستیهای استعماری سخت بیم دادند و وی را به پذیرفتن پیمان ۱۹۰۷ و ادار ساختند، و از سوی دیگر «نقشه تأسیس وسایل مواصلاتی جدید [را] به تمویق» انداختند و خود بخود «جریان عصری ساختن مؤسسات دولتی را که اساساً کند... بود کندتر» ساختند<sup>۳۳</sup>.

### امیر حبیب الله خان و مسأله آزادی

با این همه، دگرگونیهای جامعه افغانستان رشد طبقه میانه را خود بخود به همراه داشت و به دنبال آن، قشرهایی از روشن اندیشان و آزادیخواهان آغاز به خود نمایی کردند. از دیدگاه میر غلام محمد غبار این روشن اندیشان در کابل «بیشتر گرد سه مرکز» گرد آمدند: یکی «لبرالهای دربار که خواهان رفورم در داخل رژیم موجود بودند»، مانند محمد ولی خان بدخشان «سرجامه غلام بچه گان خاص امیر»، میر زمان الدین خان مامو بارچالانی و میر یاریک خان دروازی. برخی از آنان با آزادیخواهان بیرون دربار پیوند یافتند. در باریان روش اندیش در دوران دربار «به مطالعات کتب جدید و جراید خارجه پرداختند و به مسایل سیاسی و اجتماعی داخلی و خارجی دلچسپی می گرفتند». شماری از روش اندیشان، افزون بر گرایشهای اصلاحگرانه، «تبدیل رژیم مطلق را بر رژیم دیموکرات می خواستند» که پایگاه آنان مدرسه حبیبیه بود و در میان اینان هواخواهان جنگهای چریکی و ترور نیز یافته می شدند. دسته سوم، از روشن اندیشانی «منفرد» اندام می گرفت که «خارج حلقه دربار و هم خارج حلقه مدرسه حبیبیه قرار داشتند»<sup>۳۴</sup>.

روشن است که این گروههای آزادی گرا خواهان درهم شکستن نیروهای دستگاه خود-کامه امیر حبیب الله و دستیابی بر آزادیهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بودند. در سال ۱۹۰۵/۱۳۲۳ به پامردی اندیشمندانی مانند مولوی عبدالرئوف خان قندهاری خاکی و مولوی نجفعلی خان «انجمن سراج الاخبار» در کابل بنیاد گرفت. آنان در پیامی که در این زمینه پراکنند، خواست خود را آشنا ساختن مردم افغانستان با رویدادهای کشورشان و دیگر کشورها، با داستان دگرگونیهای جهان، پیشرفتها، واپس گرایها، نیرومندیها، ناتوانها و روند فزونیخواهیها عنوان کردند. خواست آنان بی گمان سخن آوردن از حقوق مردم و آزادیهای سیاسی و اجتماعی نیز بوده است. در این پیام، که در تاریخ ۱۵ ذیقعده ۱۱/۱۳۲۳



ژانویه ۱۹۰۶ در نخستین شماره روزنامه آن انجمن به نام سراج الاخبار افغانستان ره به مدیریت مولوی عبدالرئوف خان خاکی چاپ شد، چنین آمده است.

«این کمترینان عبادالله و کهنترینان سکنه بلاد اعضاء انجمن سراج الاخبار عزم انشاء جدید این امر شدید را نموده... مروض پایه سریر سلطنت داشتیم که هرگاه از نول بهیة خارجه اخبارات و وقایع و سوانح ایشان به لغات مختلفه و زبانهای متعدده از بلاد متفرقه می رسد، مناسب است که کلیات اخبارات لایقه النقل افغانستان نیز گوشزد عقلاً عالم و دانایان جمهور امم گردند، و فرزندگان داخله علاقه مملکت... نیز اولاً از زبده وقایع و عمده سوانح وطن خود وقوف و اطلاع یابند، و ثانیاً از اطوار و ادوار اهل عالم و بلندی ایشان از حسیض ضعف و پستی و وحشت و زبردستی به اوج مرتبه ناز و نعمت و اقتدار و سلطنت و وسعت تدریجی منافع و ممالک و رفعت روز افزون مذاخ و مسالک در بر و بحر کره خاک آگاهی یابند... و عزم تکمیل قواعد تمدن بشری و تحسین قوانین معیشت و تزیین مصاحبت و معاشرت ایشان جزم گردد... حضرت پادشاه اسلام پناه ممانعت نفرمودند و راه اختیار دادن را برای اعضای انجمن گشودند ۳۵.»

### واصف قندهاری و آزادی

از نخستین شماره روزنامه سراج الاخبار چنین بر می آید که بیداری سیاسی و اندیشه آزادیخواهی در میان اندیشه گران افغان روجه گسترش بوده است. در همین شماره یک قصیده «مدحیه و وعظیه» از سروده های محمد سرور خان قندهاری الکوژیایی و اصف، که خود منشی انجمن سراج الاخبار نیز بود، چاپ شد که پیرامون پیشرفتهای دیگر ملتهای جهان مانند فرانسه، اتریش و آلمان در زمینه دانش و کارشناسی و تمدن نوین سخن رانده است. دیگرگونه های نوگرایانه و شگفتی افزای ژاپن که حتی اروپا را «ز گرداب حیرانی» گرفتار ساخته بوده، بویژه دیدگان و اصف را به سوی خویش فرا خوانده از ملت خود خواست که «قدم در عرصه جهد» بگذارند و «همت» به کار برند تا از «عالم نحامی» برهند. در حقیقت پیام و اصف در این قصیده پیام آزادی است: آزادی از گرداب نادانی و واپس ماندگی و دستیابی بر آزادی از رهگذر تلاش و کوشش در راه دانش و کارشناسی؛ این است بخشهایی از سخن و اصف:

«بشارت باد اهل فضل و دانش را از این مژده

که باغ بخردی را آمد اکنون وقت ریانی

یکی ای عالم افغان نگاهی سوی کیهان بر  
 روان بیدار دار از نشئه خواب گرانجانی  
 ببال از پستی سستی به اوج پایه دانش  
 گریبان شو سوی جمعیت از ملک پریثانی  
 ببین اصناف عالم را ترقیهای پی در پی  
 چه نمسا و فرنا و چه جرمانی چه جاپانی  
 کسی کز دوحه تهذیب، بارکام دل چیند  
 به گیتی فایق آید از همه اقران انسانی  
 نگر اقلیم جاپان را که با آن فترت فطرت  
 چسان بر اوج رفعت کرد بنیان پرافشانی  
 اروپا فخر کردی بر جهان در سبقت و اکتون  
 ز رسم ایشیا [آسیا] افتاد در گرداب چهرانی  
 نه تنها یورپ [اروپا] از اوضاع شان افتاد در حیرت  
 که محو خویشتن شد ایشیا زین رسم جاپانی  
 قدم در عرصه جهد و مروت مان و جهدی کن  
 که از قیید وسوس رخس همت را برون رانی  
 به جوش غیرت دین پختگی می بآیدت حاصل  
 که تازین عالم خامی کمیت عزم بجهانی<sup>۲۶</sup>.

سراج الاخبار افغانستان «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.» حبیبی می آورد که  
 نخستین شماره این روزنامه «تحت کنترل شدید حکومت مستبد وقت نشر شد، ولی طوی  
 که گفتند دولت هند بریتانوی با نشر آن سازگار نبود و مانع نشر شماره های دیگر گردید»<sup>۲۷</sup>  
 با این همه اندیشه نوخواهی یکسر خاموش نشد و رفته رفته چهره یک جنبش نوگرایی به نود  
 گرفت که به گفته حبیبی به نام «نخستین جنبش مشروطه گری» آوازه گرفت که در حدود  
 سیصد تن عضو یافت<sup>۲۸</sup>.

در سال ۱۹۰۶/۱۳۲۴ به گاه جنبش آزادی خواهی و پیروزی انقلاب مشروطیت ایران  
 و گشایش مجلس قانونگذاری و تصویب قانون اساسی در آن کشور، شماری از افغانان  
 اندیشه گر به رهبری همان مولوی محمد سرور خان قندهاری الکوژیی واصف با تشکیل

انجمن پنهانی «اخوان افغان» نخستین سنگ بنای مشروطه را در افغانستان بنیاد نهادند و «در خانه تاریکی که یکدیگر را نمی‌دیدند» گرد هم آمدند و «به قرآن و شمشیر سوگند خوردند و همین دو چیز را سمبول جمعیت خود نیز قرار دادند»<sup>۳۹</sup>. این «جمعیت» که خواهان دستیابی بر آزادهای اجتماعی و سیاسی و برپایی قانون و مشروطه‌گری در افغانستان بود، در سال ۱۳۲۷/۱۹۰۹ در نشستی چنان نهادند که در نامه‌ای به امیر حبیب‌الله خان خواستار اصلاحگری و مشروطه شوند. آنان در نامه خود چنین آوردند:

«در بعضی کشورها مردم به جبر و قوت قاهره حکومت را مجبور می‌نمایند تا نظام اداری را تابع آرزوی ملت ساخته شکل مشروطه و قانونی بدهد، و در برخی پادشاه روشنفکر به ابتکار خود و با نیت خیر قوانین و اصول مشروطیت را در مملکت نافذ می‌سازد. سراج‌الملة والدين [امیر حبیب‌الله خان] پادشاه عالم و نرقی خواه است؛ چنانچه تأسیس مکتب حبیبیه و مکتب حربیه و نشر سراج‌الاعبار و طبع کتب و آوردن مطبعه عصری و احداث شوارع و عمارات و غیره از مظاهر لطف و توجه شاهانه در جهت مجد و اعتلاء وطن است. لذا توقع دارد که مجاری امور حکومت را نیز بر اساس قوانین مشروطه استوار سازند تا از احکام خود سرانه و خلاف مقررات اسلامی جلوگیری به عمل آمده مردم در تحت سلطه قانون و نظام مشروطیت به حیات مرفه قرین گردند»<sup>۴۰</sup>

به دیده ما این سخنان از روی هوشیاری فراوانی به رشته نگارش کشیده شده است. نامه یاد شده مسأله حکومت ملی و آزادی ملت را در تعیین سرنوشت خود و وظیفه دولتها و نظامها در اجرای خواسته‌های مردم را به عنوان اصلی اجتناب ناپذیر در برابر امیر خود کامة افغانستان مطرح می‌سازد و پدید آوردن قانونی را که از حقوق مردم پاسداری کند امری بایسته به شمار می‌آورد. این نامه نیز یادآوری می‌کند که این خواسته‌ای است که باید ملت بدان دست یابد، خواه با زور و خواه از راه آشتی و آشتی‌گرایی. ازین روی، چه بهتر آن که «سراج‌الملة والدين» خود، آزادیها و حقوق مردمی را بشناسد و بدانها رسمیت بخشد تا مردم ناچار نشوند «جبر و قوت قاهره» خود را برای آزادی بر ضد وی به کار برند.

تکاپوهای انجمن پنهانی «اخوان افغان» نیز دیری نپایید و دولت امیر حبیب‌الله خان همه اعضای آن انجمن را دستگیر و زندانی کرد و شماری از آنان از جمله واصف قندهاری را بکشت. میرغلام محمد غبار به نقل از عبدالهادی خان داوی «وصیت‌نامه» ای که از دو بند شعر فراتر نمی‌رود به واصف نسبت می‌دهد که به گاه مرگ و «در نزدیک توپ» نوشت:

«ترک جان و ترک مال و ترک سر در ره مشروطه اول منزل است»<sup>۴۱</sup>  
 همین واصف قندهاری بود که پیش از مرگ، نامه ای به مادر خود نوشت و تکاپوهای  
 پیگیر اجتماعی-سیاسی خویش را ستیز در راه آزادی به شمار آورد:

«آزادی و مشروطیت و حاکمیت ملی حق فطری ما است و ما در راه آزادی به نام  
 جهاد ملی و اسلامی مبارزه کردیم. در حالی که مؤمن به خدا و مسلمان هستیم و کلمه  
 طیبه «لا اله الا الله، محمد رسول الله» را می خوانیم... به امپراطور شاه کشته و در راه اسلام  
 و وطن قربان می شویم... ما رفتیم و یقین داریم که ملت اتقان آزادی و مشروطیت را به  
 دست می آورد»<sup>۴۲</sup>.

#### محمود طرزی: رخنه در دربار و چاپ روزنامه

در یکی از بخشهای گذشته این پژوهش از شیرازه برخورد محمود طرزی با مسأله آزادی  
 به گاه دوریش از میهن سخنی کوتاه آوردیم. اکنون می کوشیم بدگاههای وی را پیرامون  
 آزادی که در افغانستان و در هنگام پیوند نزدیکش با دربار امیر افغان بیان کرده به دست  
 دهیم. وی به سال ۱۳۲۰/۱۹۰۲- یک چند پس از مرگ امیر عبدالرحمان به کابل رفته با  
 امیر حبیب الله خان دیدار و با او پیوندی سخت دوستانه برقرار کرد، و دو دخترش را برای دو  
 پسر امیر- عنایت الله معین السلطنه و امان الله خان که بعدها پادشاه افغانستان شد- به زنی  
 درآورد. وی همزمان، به کارهایی اصلاحگرانه و نوآورانه مانند رونق دادن به کار  
 «دارالترجمه ترکی» و ترجمه «نظامنامه» هابی از ترکی دست زد. طرزی در سال  
 ۱۳۲۳/۱۹۰۵ در شعرهایی که سرود، امیر حبیب الله خان را به عنوان «یک پادشاه عادل با  
 عقل و دین» سخت ستود، و «روز جلوس او به سر تخت سلطنت» را «روز اول شرف و بنت  
 مملکت» خواند و وی را آن گونه «ظل خدا حبیب خدا پیرو رسول» ی قلمداد کرد که «در  
 قلب خاص و عام شده مظهر قبول»<sup>۴۳</sup>

طرزی با این گونه برخورد با فرمانروایی خودکامه مانند امیر افغان توانست وی را با  
 بسیاری از اندیشه های نوگرایانه رآزادبخوانه خود تا اندازه ای همراه سازد. افزون بر این، وی  
 به گفته حبیبی «شهزادگان جوان، سردار عنایت الله و امان الله را به دست گرفت» و از آن  
 جایی که وی

«مردی دیپلمات و سخن فهم و به اسرار و رموز حیات دربار آشنا بود، به درخورد

جمعیتی از شهزادگان و جوانان دریاری و فرزندان نوحیز مقتدرین را گرد آورد و حمایت علمای مقتدر چون مولوی عبدالرئوف خان ملای حضور و مولوی عبدالرزاق خان اندر و مولوی اسرائیل خروگیانی و قاضی القضاة سعدالدین خان را هم حاصل کرد و با حلقه‌های روحانی افغانی چون حضرات شور بازار و حضرات چارباغ جلال آباد نیز تماسی به هم رسانید. به این صورت به تقویة روح وطن خواهی و بیداری سیاسی در کابل پرداخت<sup>۱۱</sup>».

طرزی به نوشتن و ترجمه رساله‌ها و کتابهایی گوناگون مانند چه باید کرد؟ و تاریخ محاربه روس و ژاپان نیز دست زد، و چنین می نماید که چشمگیرترین کاروی پدید آوردن «جریده» ای به نام سراج الاخبار افغانیه به سال ۱۳۲۹/۱۹۱۱ بود که تا سال ۱۳۳۷/۱۹۱۸ همچنان به خامه او چاپ و پراکنده می شد. در این رشته از نوشته‌ها بود که طرزی فرصت یافت که استعمار انگلستان را سخت بکوبد و سخنانی نیرومند پیرامون بایسته بودن استقلال افغانستان از دخالت‌های انگلیسیان به دست دهد.

در همین روزگاران بود که طرزی، خامه بردست پیرامون معنی و مفهوم نوین آزادی به شیوه‌هایی گوناگون و از دیدگاههایی گوناگون داد سخن داد. وی گاه، آزادی را به معنی آگاهی و دانش و کارشناسی و گاه به معنی همسازگری همه مسلمانان و یا همسازگری ایران و افغانستان دانست؛ گاه از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی به عنوان راهی به سوی آزادی نام می برد و گاه دچار سخنانی ناهمساز شده از انقلاب آزادیخواهانه مشروطه ایران خرده می گرفت و همزمان از فرمانروای خود کامه‌ای مانند امیر حبیب الله خان ستایش می کرد و گاه اراده ملی را که پشتوانه آزادیهای سیاسی - اجتماعی هر ملت است ناچیز می انگاشت. ولی همسان سازی آزادی با استقلال و ناسازگار انگاشتن این گونه آزادی با استعمار بیگانه بیش از هر نکته دیگر دیدگاه طرزی را به سوی خود فراخوانده است. چنین می نماید که رویکرد ویژه وی بدین مسأله از یک سو، و بیم وی از فرمانروایی خود کامه امیر حبیب الله خان بر افغانستان از سوی دیگر سبب شده است که مسأله آزادیهای فردی و سرشت خود کامگی دولت از پهنه دید وی به شیوه‌ای چشمگیر پوشیده بماند. می‌کوشیم که در بخشهای آینده این مسایل را بیشتر باز کنیم.

## دانش و کارشناسی، راهی به سوی آزادی

طرزی در ماه ربیع الثانی ۱۳۳۱/ فوریه ۱۹۱۳ شعری سرود، در حالی که وی «در یک بحر حسرت والعی غرقاب» شده بوده و واپس ماندگی مسلمانان در زمینه دانش و کارشناسی «حواس خمه» را «در محفظه دماغ» وی «در زیر چنان تضییق و فشاری در آورد» که می خواست «صفیرها برآرد». او درین شعر افسوس از گذشته مسلمانان می خورد که «علم و صنعت و عدل و مساوات» داشتند و از آن رهگذر «همه روی زمین» را «احیا» کردند. خداوند به «مسلمانان، زمین و کان و هم آب» داده است ولی از رهگذر بی دانشی، «دیگران زمین نعمت حق» بهره می گیرند، و حتی «طلا و نقره هم آهن» که از آن خود مسلمانان است برای خود آنان «سود نارد». در فرجام، وی می آورد:

«مسلمانان بیاموزید عرفان گذارید این همه بطلان و حرمان

میاسایید یکدم زود پویید پی علم و هنر تا چین [و ژاپان]»

چند ماه پس از آن - شعبان ۱۳۳۱/ ژوئیه ۱۹۱۳ - وی باز هم همین نکته را در مقاله ای با عنوان «خواب در تاریکی» با سخنانی دیگر آورد. در این جا، وی «بیداری حقیقی» را «بیداری فکر» و «خواب حقیقی» را «خواب رفتگی فکر» می داند. از دیدگاه او «روشنی عبارت از علم و معرفت» است که به گاه بیدار شدن در میان یک ملت «فکرها بیدار می شود»، و در آن هنگام است که «صنعت، تجارت، زراعت به حصول می آید». چون دانش و کارشناسی در دست اروپا و آمریکا و ژاپون است، خود به خود بر مسلمانان بایسته است که بدور از نفوذ کیش و آیین آن کشورها، فرزندان «وطنی را در آن جاها فرستاده کان-شناس، ماشین ساز، مهندس، ریل ساز [و] مخترع موجود ساخته به دست آوریم».

طرزی در جای دیگر، «تحصیل» را مهمترین راه گشایش دشواریها و دستیابی به همه گونه «معارف» به شمار می آورد و همان «معارف» است که «می دهد از جهل آزادی»:

«معارف گلستانی دان که ریحانش بود تحصیل

معارف عندلیبی خوان که الحانش بود تحصیل

اگر اهل معارف بگذرد باقی بود نامش

حیات جاودان علم است و برهانش بود تحصیل

می بزم معارف می دهد از جهل آزادی

خسارت دیدگان را رفع خسارانش بود تحصیل

معارف شد غذای روح جان آن بود مکتب

جهالت درد جانکاهست درمانش بود تحصیل<sup>۴۷</sup>.

چنین می نماید که طرزی نادانی و ناآگاهی را در آن روزگار، زندانی می انگاشته است که مسلمانان را در بند و بی بهره از آزادی نگاه می داشته و یکی از مفهومیهای آزادی از دیدگاه وی همانا بهره داشتن از دانش و کارشناسی و واپس نماندن از کاروان تمدن و پیشرفت جهان بوده است.

طرزی پیرامون آزادی زنان نیز سخن برده است، ولی آن چه را «فرنگیان در حقوق آزادی زنان» گفته اند نمی پذیرد زیرا آنان «درجه نهایت افراط را پیشه گرفته اند» و «آزادی را تنها بر جهت فحشیات سفیهانه غیر مشروعه منحصر یافته» اند در حالی که «از جهت احقاق حقوق عدالت، سراسر زنان آنها را بی بهره» می یابد. وی نیز از رفتار غیر انسانی «بعضی ملل وحشیه» که به آزادی زنان باور ندارند و «زنان را مانند دواب و مواشی و با ظروف و ادواتی استعمال» می کنند و «همه حقوق نوعی آنها را غصب و ضبط نموده همچون چار پایان یا اشیای بی جان تا به درجه بیع و شراشان پیش» می روند، سخت خرده می گیرد. طرزی «طایفه شریفه نسون را یک جزو مهم عالم انسانیت می شمارد.»

اما درباره «علم و تربیه نسون» که گامی به سوی آزادی زنان است: طرزی بایسته می شمارد که زنان «از قواعد اساسی دین خود، از تربیه و آداب معیشت خانه خود و اولاد خود علماً با خبر گردند و از اعتقادات پخرافاتی که به آن گرویده شده اند باز گردند.» وی بویژه «فرض عین» می داند که دختران میهن او «تعلیم و تربیه شوند تا برای نسل آتی یک شهره هدایتی پیدا شود.» اگر آنان در نادانی بمانند روشن است که همچنان در بند افسانه ها و باورهای پوچ باقی خواهند ماند که در آن صورت «نه از ناموس اثری می ماند [و] نه عصمت و عفت را کسی می شناسد.»<sup>۴۸</sup>

### آزادی یعنی استقلال میهن

چون افغانستان بر بنیاد پیمانهای رسمی از استقلال برون مرزی برخوردار نبود و استعمار انگلیس در امور افغانستان پیوسته درگیر بود، محمود طرزی می کوشید که خوانندگان

و مخاطبان خود را پیرامون میهن دوستی و استقلال خواهی به اندیش وادارد. وی در مقاله‌ای که به سال ۱۹۱۱/۱۳۲۹ نوشت از «هموطنان دانش قرین و... هم ملتان همدین و آیین» خود می‌پرسد که چرا باید آنان میهن خودشان را دوست بدارند، و در پاسخ می‌آورد که «زیرا کائنات ما وطن است، موجودیت ما به وطن وابسته است.» طرزی میهن دوستی را تنها دلبستگی به «خاک و چوب و سنگ و میوه و باغ و غیره» نمی‌داند، که از دیدگاه وی میهن دوستی «شرف و عزت [و] ملیت [و] ناموس... را دوست داشتن است؛ آزادی... را دوست داشتن است.<sup>۱۹</sup>» همان گونه که پیداست، درین سخنان آزادی به معنی میهن دوستی است و شهروند افغانستانی هنگامی آزاد است که میهن خویش را دوست بدارد.

طرزی در سال ۱۹۱۷/۱۳۳۶ در رساله‌ای با عنوان وطن سخن خویش را پیرامون مفهوم آزادی در چارچوب استقلال میهن دنبال کرد. در این رساله که وی می‌کوشد روح استقلال خواهی و پاسداری از میهن را در افغانان بدمد، می‌آورد که «ولادت ما، نشوونمای ما... سعادت خانه مادر [و] پدرما، آشیانه استقبالی اولاد ما» در سرزمین افغانستان بوده و «دین ما، عیض ما، ناموس ما، عشق ما، سودای ما، لذت ما، محبت ما و الحاصل انسانیت ما» از همین خاک است و با از دست دادن میهن و دخالت دادن بیگانگان استعمارگر در سرنوشت آن «همه این چیزها از ما سلب» می‌شود و «شرف و آزادی ملتی» به خطر می‌افتد. ازین روی،

«برما لازم است که دایماً وطن خود را دوست داشته باشیم و برای محافظه استقلال، حاکمیت دولتی و نگهبانی شرف و آزادی ملتی خود... به مدافعه و جانپساری به سروال، به جان و عیال در مقابل دشمن دین و وطن خود که هر وقت چون فرصت یافته خنجر جان‌شکاف غدر و ستم خود را بر جگرگاه این وطن مقدس ما خواره نموده؛ حاضر و آماده باشیم. دشمن دین و وطن و استقلال و آزادی ما بسیار غدار ناپاکار است.<sup>۲۰</sup>»

آغازین روزهای سال ۱۹۱۴ (۱۳۳۳ قمری) بود که محمود طرزی دست به نوشتن مقاله‌ای زد که به رغم جلوگیری از پراکنده شدن آن به بسیاری از آزادیخواهان افغانستان امید بخشید و به کارگزاران انگلیسی هند درباره آینده‌ای پرکشاکش و دشواری هشدار داد. وی درین مقاله همه افغانان را به دستیابی بر آزادی با پاره کردن زنجیرهای استعمار بیگانه فرا خواند. در آن روزگاران، جنبشهایی از سوی مسلمانان هندوستان در برابر انگلیسیان چیره



برهند به چشم می خورد. جنگهای بالکان میان ترکیه عثمانی و چند دولت اروپایی در سالهای ۳۱-۱۳۳۰/۱۳-۱۹۱۲ را کنشهای دشمنانه نسبت به اروپا در میان مسلمانان جهان از جمله هندیان مسلمان پدید آورده بود. به گونه ای نمونه، رهبران مذهبی مسلمانان هند در گردهمایی خود در فرنگی محل، لکنهو، به سرپرستی مولانا عبدالباری، در مارس ۱۹۱۳ (۱۳۳۱ قمری) رفتار دولتهای اروپایی درگیر در جنگ با عثمانی را سخت محکوم کرده آن را بیداد گرانه و ستمکارانه خواندند و به دولت انگلیس هشدار دادند که از همنوایی با دولتهای اروپایی درین زمینه خودداری کند<sup>۵۱</sup>. نیز جنبش اسلامی ضد انگلیسی مولوی برکت الله انگلیسیان هند را نگران ساخته بود<sup>۵۲</sup>.

شاید از همه اینها مهمتر گسترش روزافزون اندیشه آزادی خواهی و جنبشهای روشنگرانه هندیان مسلمان از واپسین سالهای سده نوزدهم بدین سو بود. خامه بردستان و نواندیشانی مانند شبلی نعمانی، ابوالکلام آزاد و محمدعلی با سخنرانیها و نوشته های خود می کوشیدند جوانان مسلمان هند را با مسایل سیاسی آن روزگار آشنا سازند. نشریه هایی مانند الهلال، رفیق زمیندار که به ترتیب از سوی ابوالکلام آزاد، محمدعلی و ظفرعلی خان چاپ و پراکنده می شد، با روشی میانه رو بر فرمانروایی استعماری انگلیس در هند خرده می گرفت. حتی انجمنی نیرومند به نام «مسلم لیگ» (Muslim League) که از سال ۱۹۰۶/۱۳۲۴ پدید آمده بود، در سال ۱۹۱۳/۱۳۳۲ اعلام کرد که خواست، آن خودمختاری هندوستان است<sup>۵۳</sup>.

درخور نگرش است که در ۸ نوامبر ۱۹۱۳ (۱۳۳۲ قمری) - درست دو ماه پیش از مقاله پراوازه محمود طرزی با عنوان «شی علی الفلاح» در سراج الاخبار افغانستانیه - روزنامه The Times (تایمز) نوشته بود که در آن هنگام برخلاف روزگار امیر عبدالرحمان خان، فرمانروایی ترسو بر افغانستان چیره بوده است که دشواریهای فراوان درون مرزیش وقت بسیار اندک او برای رسیدگی به امور کشورش را اشغال می کرده است<sup>۵۴</sup>. چنین می نماید که این روزنامه انگلیسی به شیوه ای نامستقیم می خواسته این نکته را نیز یادآوری کند که چون انگلستان سررشته دار امور برون مرزی افغانستان است نه امیر حبیب الله خان، خود بخود نامبرده برای کشورداری به وقتی اندک نیاز دارد که آن هم با درگیری با دشواریهای درون مرزی پر می شود.

چنین می نماید که محمود طرزی با اندیشه پیرامون آن دگرگونیهای درون هندوستان و

دراکنش به این گونه برخورد‌های خامه بردستان نظام استعماری انگلیس و با خواست از نوبه میان آوردن بی‌بهرگی افغانستان از استقلال برون‌مرزی، «حئی علی الفلاح» را نوشته است.

این مقاله از سوی کارگزاران دولت امیر حبیب‌الله خان تا آن‌جا دشواری آفرین انگاشته شد که نگذاشتند پراکنده شود، ولی به نوشته حبیبی، دلبستگی‌ها به نوشته‌های طرزی آن را پنهانی دست به دست می‌گرداندند<sup>۵۵</sup>. روان‌فرهادی می‌نویسد که «یکی از اوراق پراکنده شده» از آن شماره روزنامه سراج‌ال‌اخبار افغانیه به جای ماند که «اکنون نظربه اهمیت آن در کتابخانه نسخه‌های خطی وزارت اطلاعات» افغانستان نگهداری می‌شود<sup>۵۶</sup>. حتی امیر حبیب‌الله خان گفته بود که باید سر محمود طرزی بریده شود زیرا وی اذان پیش از وقت گفته است<sup>۵۷</sup>.

#### استعمار دشمن «آزادی ملتی و وطنی»

در «حئی علی الفلاح» محمود طرزی هشدار می‌دهد که «آتشها افروخته می‌شود؛ جهان را آتش فرا می‌گیرد؛ ... انفجارهای عظیمی به عمل می‌آید» و از این کوههای آتش فشان «سیلابهای مواد مذاب شده... از هر طرف سیلان می‌نماید» و ازین رهگذر «خشک، تر، خوب، بد، هرآن چه درپیش رویش تصادف می‌کند پاک سوخته و محو کرده می‌رود». زود است که آتش خشم، نمردها، فرعونها و شدادهای روزگار را که «به خداوندی بحرهای مدعی شده‌اند» و «ادعای خداوندی برها را» نیز دارند و «میلیونها بشریت را اسیر و عبید ساختند» فرا گیرد. بدین گونه محمود طرزی استعمارگران جهان را از خشم ملتها بیم می‌دهد زیرا همانان بودند که «چه استقلالها، و چه آزادیها [و] چه حکومتها را پایمال نمودند؛ چه خانمانها، چه خاندانها را بر باد کردند». آنان «هنوز هم خیالها دارند که چه‌ها کنند و چه تقسیمهای برادرانه و چه کاسه‌بخشیهایی خورشاوندانه به کار برند».

از دیدگاه طرزی، نیروهای استعماری «در قطعه‌های پنجگانه زمین» دست‌گذارده همه مردم و «طلا و تفرقه‌های بی‌حساب شوخ و شنگ» را از آن خود دانسته‌اند. از سوی دیگر، وی به مردم افغان یادآوری می‌کند که باید به «افغانیت» خود که «هیکل دلاوری و غیرت» را به یاد می‌آورد بنانند، زیرا همانانند که «در راه حفظ شرافت ملی خود، در راه آزادی و استقلال ملکی خود، در راه رهایی دادن ناموس وطنی خود» در برابر «دشمنان دین

و وطن» جان و دارایی خود را با سرفرازی داده‌اند. ازین روی، طرزی روی سخن را باهم - میهنان خود کرده می‌آورد: «ای ملت نجیبه افغانیه! شرافت ملی [و] عظمت قومی خود را محافظه کنید؛ استقلال و حاکمیت دولتی خود را صیانت نمایید.» وی سپس از مردم افغان می‌پرسد که «آیا این را بر وجدان و ایمان و شرف و ناموس خود» گوارا می‌دانند که «نام حمایت و تابعیت دولت اجنبی غیر ملت بر او بوده باشد؟» کشوری که استقلال ندارد از آزادی برخوردار نیست، و چون ملت افغان به «شرف آزادی» پی برده است، زیر بار استعمار و وابستگی نمی‌رود:

«معنی صاف و صریح تابیت و حمایت این است که یک دولتی به دیگر دولتی بگوید که: «به غیر از من نیگری را نشناس؛ به غیر از من با دیگر دولتی حرف نزن؛ به غیر از من با دیگر دولتی عقد ماهدات یا رابطه مناسبات و معاملات مکن؛ به غیر از من به دیگر دولت نه سفیر بفرست و نه سفیر قبول کن.» معنی صاف و صریح استقلال نامه و آزادی کامله نیز این است که هر دولت در همه چیزهایی که در بالا مذکور گردید، مستص و آزا؛ است... ملت نجیبه افغان بینایی، دانایی، آگاهی حاصل کرده به خیر و شر، به نفع و ضرر خود پی برده شرف آزادی قومی، حقوق استقلال ملتی خود را بخوبی شناخته. تا به حال هر چه که بود، بود؛ هر چه که شد، شد. لکن بعد از این، افغان آن افغانی نیست که از حقوق خود چشم پوشی بتواند.»<sup>۵۸</sup>

طرزی درین سخنان، بروشنی نشان می‌دهد که از برخوردار نبودن افغانستان از استقلالی همه سوبه رنج می‌برده تا جایی که بدان آن چه که در بخشی از سروده های خود به سال ۱۳۱۴/۱۸۹۶ آورده بود، استقلال را همان آزادی به شمار می‌آورد و بروشنی می‌گوید که تا افغانان در چنگال استعمار انگلیس گرفتارند، بدان بندیان بوده روی آزادی را نخواهند دید. وی نیز با موضعی نیرومند به افغانان، و در حقیقت به همه ملت‌های گرفتار چنگال استعمار، این گونه پیام می‌دهد که روزگار استعمار به سرآینه و ملتها باید به پا خیزند و حقوق و آزادیهای پایمال شده‌شان را به دست آورند.

### آزادی دولتها استقلال دولتهاست

محمود طرزی در همین راستا، وی به شیوه‌ای دیگر، سخن را پی می‌گیرد. وی در سال ۱۳۳۴/۱۹۱۵ مقاله‌ای پیرامون دین، دولت، وطن و ملت نوشت و ویژگی‌هایی از هریک

ازین مفاهیم را به دست داد. اهمیت و ویژگیهای ملت می توانست جای فراوانی را در سخن طرزی در زمینه مفهوم آزادی دربرگیرد، زیرا این ملت و حاکمیت ملت و اراده ملت است که آزادی می آفریند و به استعمار بیگانه پایان می بخشد، و به استقلالی همه سویه دست می یابد. ولی طرزی در تعریف ملت به این گونه سخنان رویکردی ویژه و چشمگیر نداشته است. چون در آن روزگار، شماری از کشورهای اسلامی از رهگذر درازدستی استعمارگران بیرون از حوزه مسلمانی، استقلال خود را از دست داده بودند، طرزی بحث خود را برین جنبه ویژه یعنی نامسلمانی استعمارگران تمرکز داده است.

طرزی به خوانندگان خود می گوید که استعمارگران نامسلمان «مسجد مسلمانان را خراب می کنند؛» کلیسا را بر مسجد برتری می دهند، و مسلمانان «بهرتر تحصیل یافته» را «در رتبه و منصب و مأموریت» فروتر از خودشان می گذارند؛ «همیشه خودشان را دارا و دیگران را نوکر می دانند.» مسلمانانی که در برابر میهن، ملت و کیش خود راه زندهار خواری پیوند «عزت و اعتبار و برتری می گیرند» و برعکس، کسانی که «در راه حقوق دینی و وطنی و ملتی خود زبان بجنابند یا قلم بزنند، ضبط می شوند؛ تاراج می شوند؛ بندی می شوند؛ اعدام می گردند.» به یک سخن، طرزی «آزادی ملتی و وطنی» را از رهگذر بی دینی یعنی نامسلمانی استعمارگران، یکسره پایمال می بیند:

«چون این سه چیز یعنی وطن، ملت، دولت نباشد، دین هم ناقص و بیکار می ماند. بگویند که چرا؛ می گویم: ازین سبب که تاریخ واقعات یومیه به ما عیاناً نشان می دهد که آن وطنها و ملت‌های اسلامیه که در زیر احکام و قوانین فرمانروایی غیردینشان درآمده آزادی ملتی و وطنی شان به اسارت منقلب گردیده بر احکام دینی خود آزادانه مالک نیستند. یک بار به اطراف خود ببینید: آیا گمان می کنید که آن برادران دینی ما که در زیر پنجه فولادی اسارت غیردین و غیرملت خود در آمده اند، مانند مایان آزادی دین، حق وطن، شرف ملتی را مالک خواهند بود؟ لاوالله؛ حاشا؛ هیچگاه.»<sup>۵۶</sup>

محمود طرزی در مقاله ای دیگر که در سال ۱۳۳۶/۱۹۱۷ نوشت همین پیوند جدایی ناپذیر آزادی و استقلال را باز مورد تأکید قرار داد. وی با بهره گیری از نوشته های حسن فهمی پاشا و علی شهباز افندی پیرامون «حر و آزاد بودن» دولت‌ها و حقوق و اختیارات نامحدود آنها و این که «دایره حریت... دولت‌ها به درجه نهایت وسعت و دامان فراخی دارد که صلاحیت حقوق آنها را تحدید کردن» ناممکن است، داد سخن می دهد و «حق حریت

دولتها» را «صحیح‌ترین تعبیرات» شمرده و «مقصد ازین حریت با استقلال» را این می‌داند که «به اجزای یک دولت، دیگر دولتها غرضدار نباشند و مداخله نکنند.» در فرجام، طرزی از استقلال همه سویه افغانستان سخن می‌برد و آن را همان آزادی به شمار می‌آورد که در اسلام سفارش شده و بی‌بهرگی از چنان استقلال را همسان با «رقیت» می‌داند که از دیدگاه وی «در اسلامیت» وجود ندارد:

«دولت افغانستان نسلأ به نسل یعنی از وقتی که احمد شاه ابدالی سلطنت تأسیس داده تا به این زمان سعد اتران حاضرۀ سراجبه [یعنی روزگار فرمانروایی امیر حبیب‌الله خان] دولت مسلمان و تابع قرآن یک دولتی خود را دانسته و شناخته و عالمی هم او را... این گونه دولتهای مسلمانی دانسته و شناخته‌اند. بنابراین، چون در اسلامیت، رقیت که ضد حریت یعنی استقلال است، موجود نیست... دولت افغانستان حقأ بالشرع از ابتدای تأسیس خود حرو مستقل بوده و خواهد بود. از آغاز که افغانستان خود را دولت مستقل و حرو آزاد ساخته است تا به این دقیقه تحریر هیچگاه، هیچ یکی از افراد رعایای اسلامیۀ لغزانیه به این بوهم نبرده است و خبر هم ندارد که غیر از استقلال و حریت دولتی و ملتی که دارد دیگر نوع حکومت و سلطنت هم برایش متصور خواهد بود»<sup>۶۰</sup>.

این گونه سخنان بروشنی نشان می‌دهد که طرزی دراز دستیهای بیگانگان را در امور افغانستان بر پایهٔ پیمانهای بسته شده میان افغانان و انگلیسیان نمی‌پسندیده و می‌کوشیده است آن را برابر اصل حقوق استقلال و آزادی دولتها بی اعتبار شمارد. در همین پیوند است که «بعضی تجاوز مسؤولانۀ دولت اجنبی» را «تازه قباها و رداها» یی به شمار می‌آورد که «مقراضهای حرص و آن» پرچمداران غرب «برای مردمان بیچاره شرق» بریده و دوخته‌اند. روشن است که «آن تجاوزات و مداخلات عبارت از تجاوزات استیلا کارانه عادتی» مدعیان تمدن بوده است و بس<sup>۶۱</sup>.

شایسته نگرش است که طرزی با آن همه هواخواهی از دانش و کارشناسی، که در یکی از بخشهای پیشین بدان اشارت رفت، بنیاد گذاری راه‌آهن را که نشانی برجسته از پیشرفتهای بشر آن روز در زمینهٔ دانش و کارشناسی به شمار می‌آمد، در صورتی برای افغانستان می‌پسندیده که نخست «هستی و موجودیت حاکمیت و استقلال و آزادی» آن کشوری مه‌گردد:

«امروزه روز خویها و فایده‌ها و منفعتهای راههای آهن ریل در نزد عموم ملل

تمدن عالم متفق علیه است. اگر کسی از آن انکار کند از بدیهیات گویا انکار می‌کند، که آنهم خلاف منطق است، و عدم قابلیت ترقی و تمدن را نشان می‌دهد. اما چیزی که از آن فایده مندتر و خوینتر و منفعت آورتر است، همانا محافظه هستی و موجودیت حاکمیت و استقلال و آزادی وطن است که آنهم در نزد عموم ملل تمدنه عالم متفق علیه است. اگر کسی از آنهم انکار کند... برخلاف عقل و منطق حرکت کرده خواهد بود. لهذا برای افغانستان ریل... لازم است، اما در عین حال زمان، ملاحظه حاکمیت و استقلال و آزادی افغانسان که به همین چیزها حقوق و وظایف دولت حاجب را ایفا کرده می‌تواند و بر معاهده دوستی و اتفاق خود پایه داری می‌تواند نیز ضرورت... دیده می‌شود. و گرنه از ماندن ریل‌های ریاستهای هندوستان برای افغانستان چه ثمره حاصل می‌شود. ۶۲»

این سخنان محمود طرزی بدان معنی می‌نماید که وی برای آشنایی افغانستان با رویه دانش و کارشناسی تمدن بورژوازی غرب ارجحی والا می‌گذارد، ولی از سوی دیگر می‌داند که تمدن بورژوازی غرب، رویه‌ای دیگر به نام استعمار دارد که می‌تواند دانش و کارشناسی را یکسره در راستای بهره‌کشی‌های غیر انسانی به کارگیرد. درین حالت خودبخود افغانان برای روزگاری درازتر از نعمت آزادی و استقلال بی‌بهره می‌مانند. ازین روی، وی آزادی و استقلال را که هنوز افغانستان به شیوه‌ای همه سوبه از آن بهره‌مند نبوده مقدم بر بنیاد گذاری آن گونه راه آمتی می‌داند که در هندوستان استعمار شده از سوی انگلستان بنیاد یافته است. در حقیقت از دیدگاه طرزی آن گونه دانش و کارشناسی با آزادی و استقلال سرناسازی داشته است.

پیشگام علوم انسانی و مطالعات تاریخی

اتحاد اسلام و آشنی با استعمارگران

همان گونه که در جای دیگر آورده ایم<sup>۶۳</sup>، مسأله همسازگری و هم‌نوایی مسلمانان جهان از اوایلین سالهای سده هجدهم / دوازدهم بدین سوبه عنوان شماری کوبنده از سوی کشورهای گوناگون اسلامی و غیر اسلامی مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. در روزگار سلطان عثمانی، عبدالحمید دوم (پادشاهی ۱۳۲۶-۱۲۹۳/۱۹۰۸-۱۸۷۶)، به سیاست همسازگری اسلامی و این عنوان در میان صاحب‌نظران اروپایی به پان اسلامیم (Pan Islamism) آوازه گرفته- رویکردی ویژه چهره بست. پس از عبدالحمید، حکومت «ترکان جوان» آن سیاست را تا یک چند پس از انقلاب مشروطیت ۱۳۲۶/۱۹۰۸

عثمانی به شبهه‌هایی گوناگون دنبال می‌کردند و دیدگان مسلمانان را در سراسر جهان اسلام به سوی خویش فرامی‌خواندند.<sup>۶۴</sup>

از جمله جامعه‌های اسلامی که بویژه واکنش‌هایی همدلانه در برابر فراخوانی پان اسلامی نشان داد جامعه اسلامی هندوستان بود. در دهه دوم سده بیستم، مردم هند-مسلمان و نامسلمان- بیش از نیم سده بود که به شیوه‌ای مستقیم و رسمی زیر یوغ استعمار انگلیس به سر می‌بردند و بار بار به بهانه‌هایی گوناگون ناخشنودی ژرف خود را در برابر چیره‌گری انگلیسیان نشان می‌دادند. ولی در سال ۱۹۱۲/۱۳۳۰ جنبش پان اسلامی بویژه در میان کسانی که به گفته آقای اسمیت (Smith) از مسلمانان تحصیل کرده وابسته به طبقه میانه بودند و چشم پوشیدن از آنان یا از میان بردنشان امکان‌پذیر نبود، جایی والا یافت. در آن هنگام، جنگ‌های بالکان و یورش ایتالیا به لیبی به سال ۱۹۱۱/۱۳۲۹ مسلمانان هندوستان را رفته رفته بدین اندیشه رهبری می‌کرد که امپریالیسم غرب بویژه بریتانیا در اندیشه چیره‌گری بر فرهنگ اسلامی و نابودی آن و خوار و لگدمال ساختن مسلمانان می‌باشد.<sup>۶۵</sup>

ازین روی، جنبش پان اسلامی در میان هندیان در چهره پرخاشی در برابر استعمار انگلیس، و خیزشی در راه آزادی خودنمایی کرد. جنبش پان اسلامی زاینده جنگ‌های بالکان و یورش ایتالیا به لیبی، افغانان را نیز به همدلی با مسلمانان برانگیخت تا جایی که خود امیر حبیب‌الله خان واکنش دشمنانه مسلمانان را «احساسات آزادیخواهی و استقلال-جویی» نام‌گذارد.<sup>۶۶</sup> روشن است که واکنش اندیشه‌گران افغانستان در برابر پان‌اسلامیسم که تبلیغگر پرآوازه آن سید جمال‌الدین اسدآبادی مشهور به افغانی را از خود می‌دانستند، بسیار هواخواهانه بود. بویژه محمود طرزی که از نزدیک سید جمال‌الدین را می‌شناخت و «مدت شش-هفت ماه یک عمر بسیار با فیض را در استانبول به حضور آن بحر ذخار علم و عرفان به سر» آورده بود<sup>۶۷</sup>، سخت به اندیشه‌های او دل بستگی داشت و در آن هنگام، خامه بردست در راه آزاد ساختن افغانستان از رشته‌های پرپیچ و خم استعمار انگلیس تلاش می‌کرد. چنین می‌نماید که کتاب چه باید کرد؟ محمود طرزی که به سال ۱۹۱۲/۱۳۳۰ چاپ و پراکنده شد، پاسخی به جنبش پان اسلامی بویژه دگرگونی‌های موجود در هندوستان بوده است.

از سوی دیگر، ما باید بپذیریم که این بخش از نوشته‌های طرزی نمی‌توانست الهام بخش کسانی باشد که اندیشه آزادی‌خواهی داشته بر سر آن بوده‌اند که با همسازگری

اسلامی به پا خیزند و زنجیرهای استعمار بیگانه را یکسره بگسلند. وی از مردم مسلمان می‌خواهد که «اتحاد را به قول قرآن عظیم الشان خود اساس مسلک اتخاذ» کنند و این «اتحاد... را از افراد آغاز کرده در همه اقوام و قبایل و عشایر ملل مختلفه اسلامی ساری و جاری» سازند. برای دستیابی به چنین همسازگری باید «به فدا کاریها و سعیها و کوششهای بلیغی» دست زد و «جمعیتها، دارالندوه‌ها و مجلسها [و] مکتبها در هر طرف ممالک اسلامی» برپا کرد.<sup>۶۸</sup>

چون در آن هنگام، جنبش پان اسلامی هنوز چندان بالا نرفته بود و جنگ جهانی یکم که زندگی تازه‌ای بدان جنبش بخشید آغاز نشده بود، و شاید از آن روی که طرزی زندگی روزنامه نگاری خود را بتازگی آغاز کرده بود، وی پا را فراتر از این گونه سخنان نگذارد. وی حتی برای جلوگیری از بدگمانی استعمارگرانی که بر برخی از سرزمینهای اسلامی چیره بودند، و شاید برای پاسداری از زندگی نوپای روزنامه نگاری خود، بروشنی نوشت که خواست وی از همسازگری اسلامی فراخوانی مسلمانان زیر سلطه بر خیزش در برابر دولتهای استعمار گرشان نبوده است. ازین هم شگفتی آورتر این که از دیدگاه طرزی این گونه خیزش سخت زینبار نیز نبوده و «جنایت بسیار فجیعی» شمرده می‌شده است:

«فرنگستان را ازین مسأله اتحاد اسلام یک هراس و اندیشه غیر اختیاری حاصل می‌شود، حال آن که مقصد ما و بلکه همه اسلام از تعبیر اتحاد اسلام، اتحاد برای ترقی و تکمیل و تمدن و تعاون است. مثلاً اگر مقصد از اتحاد اسلام برانگیختن اسلام بر نصارا باشد، ازین گونه اتحاد، غیر از ضرر و نقصان دگر اصلاح و بهبودی حاصل نیست. مسلمانان هندوستان یا چین یا ترکستان را بر دولتهای متبوعه حاکم‌شان به عصیان و قیام و حمله آوری تشویق و ترغیب دادن جنایت بسیار فجیعی شمرده می‌شود. مقصد از اتحاد آنها این است که بغض و نفاق خود را از همدیگر بر وفق و وداد و اتفاق و اتحاد تحویل داده متفقاً و متحداً در محافظه قرآن و ایمان و محافظه حقوق و شرف با عموم مسلمانان اتحاد کنند و در معارف و فنون به درجه قوه حاکمه خود، خودشان را رسانند، هم برادران محتاج و آزاد خودشان را به کمالات خود مستفید کنند و هم حقوق استفاده‌های مادی خودشان را بتوانند پاساری کنند».<sup>۶۹</sup>

همان گونه که پیداست، محمود طرزی درین رشته سخن به نکته‌هایی کلی و گنگ بسنده می‌کند. اگر قرار باشد که مسلمانان «حقوق و شرف» خویش را خود «محافظه» کنند، رویه استعماری تمدن بورژوازی غرب جایی برای خودنمایی و گسترش نخواهد داشت، و اگر



مسلمانان «در معارف و فنون به درجهٔ قوهٔ حاکمه» برسند، روشن است که رویهٔ دانش و کارشناسی تمدن بورژوازی غرب نخواهد توانست دستاویزی برای دستیابی بر خواسته‌های استعماری گردد. ازین روی، شاید خواست طرزی ازین شیوهٔ سخن، اعلام همسازگری اسلامی به عنوان راهی برای آزادی و رهایی ملت‌های مسلمان دریند و گرفتار چنگال دورویهٔ تمدن بورژوازی غرب بوده است. یا این همه، این گونه سخنان نه چندان روشن، بویژه آن که همراه با زیانبار خواندن خبزش مسلمانان در برابر دولت استعماری سلطهٔ گرشان باشد، راهی چندان روشن به سوی آزادی و استقلال که وی همواره در پی آن بوده نمی‌گشوده است.

### اتحاد اسلام: «شیرازهٔ کتاب آزادی و استقلال»

اما محمود طرزی در کتابی که به سال ۱۳۳۳/۱۹۱۴ چاپ کرد و در آن همسازگری همهٔ مسلمانان را بایسته شمرد، کمی بازتر سخن گفت. او در شعر خود افسوس می‌خورد و اندوهگین است که اسلامیان به همسازگری نمی‌گرایند، در حالی که «در فرنگستان رصین شد اتحاد» تا «بلغ مسلمین» برایشان امکان‌پذیرد و «زمین فرس و ترک» تقسیم گردد. چنین می‌نماید که پیام نامستقیم طرزی در این اشعار این است که مسلمانان نباید همسازگردند تا استعمار غرب را سرکوب کنند و خود به آزادی و استقلال دست یابند:

اصل این دین منین شد اتحاد	«حکم قرآن مبین شد اتحاد
حاکم روی زمین شد اتحاد	حزب واحد گر شود اسلامیان
پس چرا متروک دین شد اتحاد	اتحاد مسلمین فرص است و دین
خوار پیش ما چنین شد اتحاد	صد اسف بر حال ما اسلامیان
در میان مسلمین شد اتحاد	مبدأ و مأوای این لفظ شریف
از عرب تا سورچین شد اتحاد	تا که ما بودیم با هم متفق
مجتنب از مؤمنین شد اتحاد	زا اختلافات و نفاق و تفرقه
در حریفان عین کین شد اتحاد	بهر تقسیم زمین فرس و ترک
بهر بلغ مسلمین شد اتحاد <sup>۷۰</sup> .	اتفاق سه و دو بل جملگی

ولی هنگامی که جنگ جهانی یکم آغاز شد و دولتهای بزرگ اروپا در برابر یکدیگر قرار گرفتند، اوضاع و احوال جهان و از جمله کشورهای واپس مانده روی به دگرگونی

گذارد. درین جنگ، متفقین (Allies) مانند بریتانیا، فرانسه و روسیه که در درازای سالهایی دراز بر میلیونها مردم مسلمان آسیای و آفریقای استعمار گرا نه چیره بودند، در برابر دولتهای مرکزی (Central Powers) مانند آلمان و اتریش، که پیشینه‌ای در برنامه‌های استعماری در کشورهای اسلامی نداشتند، صف بسته بودند. از همه مهمتر، ترکیه عثمانی به دلایل گوناگون از جمله همداستان یافتن آلمانها با برنامه‌های پان اسلامی و تبلیغگریهای مربوط به خلافت عثمانی، با آلمانها هم پیمان گردید<sup>۷۱</sup>. ازین روی، این دو دولت - آلمان و عثمانی - تبلیغگر آلمانهای پان اسلامی در سراسر جهان اسلام شدند و ازین رهگذر، سخن از آزادی ملتهای اسلامی از یوغ استعمار به میان آوردند و بویره، شیخ الاسلامهای عثمانی جهاد ملتهای مسلمان زیر سلطه انگلیس، روسیه و فرانسه را بر ضد دولتهایشان و به سود آلمان و عثمانی وظیفه‌ای دینی و واجب اعلام کردند<sup>۷۲</sup>.

کمترازیک سال پس ازین دگرگونیها - در ۲۴ اوت ۱۹۱۵ (۱۳۳۳ قمری) - شماری از چهره‌های برجسته آلمانی و ترک، و چند تن هندی آزادیخواه ضد استعمار انگلیس مانند مولانا برکت‌الله با نامه‌ای از انور پاشا وزیر جنگ ترکیه عثمانی، و نامه‌ای دیگر از نخست‌وزیر یا امپراتور آلمان به افغانستان رفتند و امیر حبیب‌الله خان را به شرکت در جهاد بر ضد انگلیسیان و روسیان فراخواندند. دولت انگلیسی هند به امیر افغانستان هشدار داد که وی باید اعضای آن گروه را بازداشت کند. امیر نتوانست چنان کند زیرا مردم افغانستان از رهگذر خاطره اندوهبار از انگلیسیان و روسیان و احساس همکیشی با ترکان مسلمان و دلبستگی به پیروزی آلمانها که به گفته میر محمد صدیق فرهنگ از حس «قهرمان پرستی» افغانان سرچشمه می‌گرفت، از گروه یاد شده به شیوه‌ای گرم و دوستانه استقبال کردند. درین هنگام، امیر حبیب‌الله خان با دو دسته از درباریان صاحب نظر درین زمینه روبرو بود: نخست هواخواهان پیمان دوستی با ترکیه و آلمان، و از آن رهگذر به دست آوردن استقلال سیاسی افغانستان؛ محمود طرزی و دو داماد امیرزاده او در میان این گروه جای داشتند. دوم دلبستگان به انگلیس که امیر خود از آنان به شمار می‌آمد. با این همه، امیر برای دور ماندن از خشم همگانی و گریختن از فشار درباریان هواخواه آلمان، یک پیمان دوستی مشروط با آلمانها بست، ولی همزمان در نامه‌ای به انگلیسیان نیز اطمینان داد که افغانستان را همچنان در جنگ جهانی یکم بی طرف نگاه خواهد داشت<sup>۷۳</sup>.

این جاست که دگرگونی چشمگیری در سخنان محمود طرزی پیرامون اتحاد اسلام پدید

می آید و در مقاله ای که در واپسین ماههای سال ۱۹۱۵ (محرّم ۱۳۳۴) با عنوان «مسلمانان اتحاد کنید» نوشت، همسازگری اسلامی را به معنی آزادی، و گامی بزرگ به سوی آزادی مسلمانان از سلطهٔ بیگانگان به شمار آورد. روشن است که وی هنوز هم درین زمینه تا اندازه‌ای دور اندیشانه سخن می‌گوید و به شیوه‌ای آشکار ملت‌های مسلمان را به همسازگری و خیزش در برابر دولتهای غربی چیره بر آنان فرا نمی‌خواند. وی می‌آورد:

«مدعا این نیست که همهٔ مسلمانان دفعتاً بدون یک سبب مُجْبِر دست به شمشیر شده بر ملل غیر دین خود به حرب و غا قیام کنند. نی، بلکه مدعا این است که همهٔ مسلمانان روی زمین همدیگر خود را بشناسند؛ یکدیگر خود را دوست داشته باشند؛ به خیر و شر و نفع و ضرر همدیگر خود را شریک شمارند. تا می‌توانند به درجهٔ قدرت و طاعت به دم، به ندم، به درم، به هم خیالی، به همفکری، به هم دردی، به هم روی، به هم آبی، به هم گویی، به هم شنوی به یکدیگر خود مدد و معاونت خیر و برکت برسانند.»

ولی از سوی دیگر، طرزى در همان مقاله می‌نویسد که اگر همهٔ مسلمانان «از هر گروه و از هر عنصری که باشند و در هر گوشه‌های دنیا که ساکن باشند» با یکدیگر همساز گردند و «به حقانیت قرآن بسین و قبلهٔ بلدهٔ الامین ایمان کامل» آرند، روشن است که دشمنان اروپایی مسلمانان که قرآن را دشمن خود می‌دانند «به اعدام و انهدام محکوم خواهند بود.» وی ازین اندازه هم فراتر رفته «متحد شدن» را «شیرازهٔ کتاب آزادی و استقلال و ترقی و اجلال ملت» و همسان بارهایی از «اسارت اجنبی غیر دین و غیر ملت» به شمار می‌آورد و در بند بودن میلیونها «نفوس ماوراءالنهر و هندوستان» را زایندهٔ ناهمسازگری مسلمانان می‌داند.

«مقصد از اتحاد، متحد شدن فکرها و خیالهای ملت است در یک نقطه که... [مهمترین] آن نقطه‌ها در وقت حاضر همانا آزادی ملتی آن است از اسارت اجنبی غیر دین و غیر ملت. اگر این اتحاد به تمام قوت و کمال متانت مستحکم گردد و ملل اجنبی غیر دین و غیر ملت. ازین یک، امین و خاطر جمع شوند که در فلان مملکت همچنین یک اتحاد فکریه بر استقلال و آزادی‌شان موجود است، در آن حال هیچ گاه به خیال و خاطر خود در خواب هم تجاوز و استیلاى آن ملت متحدالفکر را گذشتانده نمی‌توانند... عقلاً و حکمتاً ثابت شده است که اتحاد و اتفاق افکار و مآل ملت، شیرازهٔ کتاب آزادی و استقلال و ترقی و اجلال ملت است، و تفرقه و نفاقى که از تشتت و

اختلاف مقاصد و منافع ملت به ظهور آید، یعنی هر کس به دیگر مقصد و دیگر منفعت خدمت کند، باعث اضمحلال حقوق و اندراس شرف ملی آن ملت خواهد گردید. میلیونها... نفوس ماوراءالنهر و هندوستان... درینجه اسارت [روسیه و انگلیس] مضمحل شده اند. سبب بیگانه آن را چون در تاریخ تنقیح کنید، بجز همین تشتت مقاصد و اختلاف منافع در دیگر چیزی نخواهید یافت.<sup>۷۵</sup>»

در فرجام، طرزی روی سخن به همه مسلمانان ترکستان، ماوراءالنهر، قفقاز، هندوستان، بلوچستان، مصر، مراکش «و دیگر بلاد آفریقا» که «زیر اشکنجه های اسارت» دشمنان روسی، انگلیسی و فرانسوی به سر می بردند دارد. وی بدانان هشدار می دهد که درین هنگام با بالا گرفتن جنگ جهانی یکم خداوند «هزاران ابواب عذاب را باز نمود و ملکهای انتقام را از مرکز اروپا» - آلمان و اتریش - در برابر دولتهای استعمارگری که «به محو و اضمحلال حکومتهای اسلامی کمر بسته بودند» قرار داد و «نزدیک است که انشاء الله بنیاد شانرا از عالم هستی بردارند.» با این همه، وی از مسلمانان زیر «اشکنجه های اسارت» به شیوه ای آشکار نمی خواهد که به پا خیزند و بندهای استعماری را پاره کنند، که تنها «بر همه مسلمانان روی زمین ضرور» می داند که «درین وقت فرصت... اختلافات و تفرقه را از میان برداشته... بنیان اتحاد و اتفاق را در مابین خودشان قایم و دایم دارند و برخورد رحم آرند تا خدا هم بر آنها رحم فرماید.<sup>۷۶</sup>»

چندماه پس از چاپ مقاله یاد شده - در مارس ۱۹۱۶ (۱۳۳۴ قمری) - طرزی باز هم خامه را پیرامون اهمیت همسازگری مسلمانان به روی کاغذ آورد و «مدافعه و محافظه» از «آزادی و استقلال بر شرف و شأن ملتی... و حقوق حاکمیت و موجودیت وطنی خود را به سروجان و مال و تمام هستی در زیر بیرق... اسلامی» سخت بایسته شمرد. درین بحث، وی با اشاره به دو «دیوسیرت طماع» - روسیه و انگلیس - و «مهاجمات و مصادمات مدهشه آنها از خداوند می خواهد که ملت افغانستان که به «استقلال و موجودیت آزادانه خود» دل بسته است، از میان نرود.<sup>۷۷</sup>»

هنگامی که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه رخ داد، امید محمود طرزی به آزادی از رهگذر همسازگری اسلامی بیشتر شد. او «دو دولت معظمه اسلام خوار» - انگلیس و روس - را در حال «انقراض و اضمحلال» دید و این «کمر شکنی دشمنان» افغانستان را «معجزه با هره معنویه اسلامی» ای قلمداد کرد که «آزادی دینی برداران همجوار» مردم افغانستان را

نیز به همراه آورد. او نوشت که «حسن اتحاد، حسن اجتماع، حسن اخوت» میان مسلمانان پیامدی است از «کمر شکنی» انگلیس و روسیه، تاجایی که در میان «اهالی مسلمان قفقاز و ترکستان تا به قازان و قریم [کریمه] یک روح آزادی» پدید آمد. از دیدگاه طرزی، با پیدایش انقلاب شوروی، افغانستان «یکی بکبار از خاک غیر دین ما» جدا و در حقیقت از آزادی و استقلال بر خوردار گردید. چون سلطه روسیه تزاری در خیوه و بخارا نیز درهم شکسته بود و هنوز شیوه‌های چیرگی شورویها و پیامدهای آن در بونه آزمایش قرار نگرفته بود، طرزی پنداشت آن دو سرزمین مسلمان نشین نیز آزادی و استقلال خود را به دست آورده و دامنه همسازگری اسلامی تا جایی گسترده شده که «وطن مقدس» افغانستان «به خاک دو حکومت مستقل و آزاد خیوه و بخارا موصول» شده است.<sup>۷۸</sup> رویدادهای بعدی نیک نشان داد که هم آزادی و استقلال خیوه و بخارا و هم آن گونه همسازگری اسلامی که طرزی در اندیشه داشت پندارهایی پیش نبوده است.

#### از دیده دور ماندن آزادی فردی و استبداد دولت

روشن است که بی بهرگی دولت افغانستان از استقلال سیاسی و برون مرزی همواره چشم‌دیده محمود طرزی بوده و نامبرده برای به دست آوردن چنان استقلالی که او همسان با آزادی می دانسته پیوسته خامه بر کف تلاش می کرده است. وی شاید از همین روی، از بحثی بسنده پیرامون آزادیهای فردی و اراده ملی روی گردانیده است. او در جایی «یک مُلک و یک ملت» را «صاحب آزادی، حقوق حاکمیت، آزادی حقوق، دین و مذهب، آزادی لسان و قومیت، آزادی ادبیات و مدنیت» می داند.<sup>۷۹</sup> ولی نامبرده این سخنان بسیار با اهمیت را باز نمی کند و مفهوم آزادی را در چارچوب پیوند میان مردم و دولت به بررسی و تحلیل نمی کشد تا روشن گردد که یک تن شهروند یک کشور تا چه اندازه حق داشته در خرده گیری از دولت و نامسازگاری نشان دادن با برنامه های آزادی گشانه آن از آزادی بیان برخوردار باشد، و یا دولت حاکم تا چه اندازه باید در سرکوبی شهروندان کشورش محدود باشد.

باید بگوییم که طرزی در کشوری نمی زیسته است که بتواند معنی و مفهوم دولت و حکومت را از دیدگاههای نوین و در چارچوب خواستهای مردمی بررسی کند. در آن هنگام امیر حبیب الله خان با خود کامگی بر افغانستان فرمان می راند و در درازای نخستین ده ساله

حکومت خود دشمنی ژرف خویش را با مشروطه خواهان و آزادیخواهان افغان بروشنی نشان داده بوده و خودبخود کسی نمی‌توانسته است از آزادیهای پذیرفته شده مردمی سخن برد. در سخن پیرامون پیوند دولت و مردم، خود طرزی می‌آورد که بحث «ازین نکته سربسته» به یک «میدان فراخ بی سنگلاخ آزادی» نیاز دارد که در دسترس او نبوده و «قلم لنگ» او از «قوت جولانی» بسنده بهره‌ای نداشته است. از همین روی، به گاه سخن پیرامون پیوند دولت و ملت، ملت بی دولت را «رمة‌های گوسفند بی چوپان» می‌خواند و در بهترین حالت، ملت را به کالبد و دولت را به سرو مغز مانده می‌رساند و «حق دولت بر ملت» را به سان «حق دماغ... بر اعضای بدن» می‌داند.<sup>۸۱</sup> در همین راستا می‌نماید که وی در سنجش میان «حریت اشخاص و افراد بشر» و «دایره حریت اشخاص معنویه یعنی دولتها» جدایی فراوانی می‌بیند، و از دیدگاه او «تمدید کردن» آن چه که گستره «صلاحیت حقوق حریت» دولتها نامیده شده به هیچ روی ممکن نیست.<sup>۸۱</sup>

شیوه برخورد طرزی با سخنان یک روزنامه نگار انگلیسی پیرامون آزادی مطبوعات نمونه‌ای برجسته ازین شیوه اندیشه است. در شماره هشتم از نخستین سال انتشار سراج الاخبار افغانیه - محرم ۱۳۳۰ / ژانویه ۱۹۱۲ - از دل نگرانی یک روزنامه انگلیسی چاپ هندوستان در مورد آزادیهایی که ممکن بود به دنبال چاپ روزنامه در افغانستان «مخل خودمختاری امیر صاحب‌گردد» سخن به میان آمده است. چنین می‌نماید که نگرانی آن روزنامه نگار در آن بوده است که شاید روزنامه چاپ افغانستان به خرده‌گیری از رژیم حبیب‌الله خان دست زند و از کارهای ضد آزادی و ضد مردمی او پرده بردارد، که در آن صورت دشواریهایی برای دولت انگلیسی هندوستان نیز فراهم می‌آورده است. ولی محمود طرزی، شاید از ترس دستگاه خود کامه امبری، به یک پاسخ انحرافی بسنده کرده می‌گوید که هیچ کس «برخلل اندازی به اساس دین و مذهب خود قایل و راضی نمی‌شود».<sup>۸۲</sup>

همان روزنامه انگلیسی می‌نویسد که شاید آزادی مطبوعات در افغانستان نیز به شیوه‌ای در آید که در ایران پس از انقلاب مشروطیت و برپایی «حکومت شورایی به وقوع آمده است».<sup>۸۳</sup> بد نیست بیفزاییم که بیم آن روزنامه هندوستان از گسترش انقلاب مشروطیت ایران و رسیدن دامنه آن به افغانستان چندان بی‌جا نمی‌نماید. عبدالحمی حبیبی که از کارشناسان تاریخ افغانستان به شمار می‌آید، می‌نویسد که «جنبش مشروطیت در ایران قاجاری» که «منجر به صدور فرمان مظفرالدین شاه قاجار... راجع به قانون اساسی و

گشایش مجلس شورای ملی شده بود،» یکی از «عوامل محرکه عدم خاموشی شعله مشروطه خواهی در افغانستان» به شمار می‌رفت و مایه آن شد که «در روشنفکران این سرزمین درک و سنجش سیاسی و بینش عینی نشوونما» کند.<sup>۸۴</sup>

با این همه، طرزی نگرانی آن روزنامه انگلیسی زبان هند را بی‌جا می‌داند و انقلاب مشروطیت ایران و پدید آمدن آزادی مطبوعات در آن کشور را چیزی جز «خرابی و تزلزل» به شمار نمی‌آورد و اعلام می‌کند که خامه وی در «این گونه فساد و فتنه» درگیر نخواهد شد:

«انعقاد حکومت شورایی ایران برای افغانستان یک نمونه امثالی نی، بلکه یک

درس عبرت شمرده می‌شود. تقریباً چهارسال است به غیر از خرابی و تزلزل هیچ ثمره‌ای از آزادی دیده نشده هیچ یک اثر ترقی در ملکشان پیدا نند. آخرالامر تعرض دولتهای اجنبی را نتیجه بخشید. اگر این گونه افکار واهی و بی‌اساسی در افغانستان سرایت کند، به غیر از محو و بی‌نشان شدن افغانستان از صفحه کائنات، دیگر هیچ نتیجه نخواهد بخشید... قلمی که درین گونه فساد و فتنه صرف تحریر نماید، دشمن ملت و وطن خواهد بود.<sup>۸۵</sup>»

بدین سان، محمود طرزی به شیوه‌ای روشن انقلاب مشروطیت ایران را که ستیزی آشکار در برابر رژیم خودکامه قاجاران و تلاشی پیگیر در راه دستیابی به آزادیهای سیاسی و اجتماعی بود محکوم می‌کند، و ازین رهگذر هرگز نمی‌گذارد که دست اندر کاران رژیم حبیب‌الله خان نسبت به حرفه روزنامه نگاری وی بدبین گردند. درخور نگرش است که طرزی چند ماه پس از آن، سخنانی دیگر آورد که با سخنان پیشینش پیرامون مشروطیت ایران هیچ گونه همخوانی نداشت. وی درین سخنان خود از مظفرالدین شاه قاجار که فرمان مشروطیت ایران را امضا کرده بود به عنوان «پادشاه بیدار مغزی» نام می‌برد که «برای ملک و ملت خود بسی چیزها و املهای نیکی مدنظر داشت» و همزمان، محمد علی شاه قاجار را که دشمن مشروطه و آزادیخواهی بوده مجلس یکم قانون گذاری را در ایران به توپ بست، شاهی «ناخلف» می‌خواند که «هرآن چه پدرش کرده بود، سراسر برضد آن حرکت کردن گرفت.<sup>۸۶</sup>» این ناهمخوانی در سخنان طرزی شاید نشانه آن باشد که وی با روند آزادیخواهی مشروطه خواهان ایران چندان هم سرنسازگاری نداشته است، ولی برای جلوگیری از بدبینی دستگاه حاکم خود کامه افغانستان آن گونه سخن گفته است.

در همین راستا می‌نماید که محمود طرزی در جای جای، از امیر افغان که پیوندی نه

چندان پایدار با آزادی و آزادیخواهی داشته‌نیز ستایش می‌کند. در جایی می‌گوید که «خوش نصیبی افغانستان است که خداوند عالم مانند اعلیحضرت امیر حبیب‌الله خان یک پادشاه دیانت همراه خیرخواه دانشمندی به آن عطا فرموده» است.<sup>۸۷</sup> و در شعری که به سال ۱۳۳۳/۱۹۱۸ سرود، «قهر و عتاب و جور» امیر حبیب‌الله خان را دارای «خواص مرهم» دانست و «رحمت» او را دارای آن چنان ویژگی دید که به سان عیسی مسیح می‌توانست طرزی «مرد را به یک آن» زنده کند.<sup>۸۸</sup>

با این همه، طرزی دست کم یک بار به سال ۱۳۳۱/۱۹۱۳ شعری سرود و در آن از امیر حبیب‌الله خان بی‌آن که نام وی را به قلم آورد سخت خرده گرفت. چون امیر افغانستان هر ساله به شکار می‌رفته، طرزی از او می‌خواهد که دست از آن کار بکشد و «عمر خویش را عبث به لهو و لعب» نگذراند. وی «همت» جوان امیر را «پیر» می‌بیند و درباره دشمنان برون‌مرزی «شمال و شرق» و «غافل از جهان» مانند امیر و گوش فرا دادن او «به نول بدمش» به وی هشدار می‌دهد. وی یادآوری می‌کند که دشمن،

«درین زمانه هر طرف به فن سراغ دارد

ز بهر راغ ملک خود هوای باغ دارد

پی ترقی خودش به کف چراغ دارد

برای ضبط ملک‌ها چه در دماغ دارد

خورند روم و فرس را به مابلاغ دارد.»

از این روی، باید در اندیشه کشر بود و به دنبال شکار نرفت:

«چرا که وقت نقد شد ز وقت استعمار کن

چرا که نیست فرصتی به کار ملک چاره کن

چرا که دشمنان دین احاطه کرده یساره کن

چرا که مسلمین به تو امید کرده چاره کن

چرا که حاجت وطن به کار شد نظاره کن

که ملت عاجز آمده ز رنج انتظارها.<sup>۸۹</sup>

سخن کوتاه، از بررسی پیرامون اندیشه‌های محمود طرزی در زمینه مفهوم آزادی، که در درازای فرمانروایی امیر حبیب‌الله خان به دست داده شده، چنین درمی‌یابیم که وی بر سر آن نبوده است که مفهوم آزادی را در چارچوب بنیادهای مردمی و حکومت مردم بر مردم به



نقد کشد، و روشن است که وی در نظام خود کامه امیر افغانستان توانایی چنین کاری را نیز نداشته است. از همین روی، خود بخود در نوشته های او از اراده ملی به عنوان پشتوانه همه گونه قدرت و مشروعیت دولت، و از ملت به عنوان فرمانروای راستین کشور، و از آزادیهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی زلیله چنین نظام و حاکمیتی نمی توان سخنانی یافت. با این همه، بسیاری از آن چه طرزی در روزگار امیر حبیب الله خان نوشت با آموزشهایی سودمند همراه بوده، و تاجایی که برای وی امکان داشته مردم افغانستان را به حقوق و آزادیهای گوناگون آشنا ساخته است.

### آزادی: نابودی رژیم امیر حبیب الله خان

در روزگار امیر حبیب الله خان، افزون بر محمود طرزی اندیشه گران و خامه بردستانی دیگر نیز در افغانستان می زیستند که از پیندی نزدیک با دستگاه حاکم برخورد ارنیودند و پیرامون مفهوم آزادی داد سخن می دادند و گهگاه به شیوه هایی بر استعمار بیگانه و خود کامگی فرمانروایان خودی یورش می بردند، و روشن است که شیوه برخورد رژیم امیری با آنان سخت خود کامانه و درشت خویان بود. عبدالهادی خان داوی (پربشان) یکی از ستیزه گران سنگر آزادی به شمار می رفت. وی در روزنامه سراج الاخبار افغانستانیه با محمود طرزی همکاری می کرد، و در ژانویه ۱۹۱۷ (۱۳۳۵ قمری) منظومه «بلبل گرفتار» را در همان روزنامه به چاپ رساند و در آن، سخنانی آورد که «موجب نگرانی نماینده سیاسی بریتانیه در کابل گردید.»<sup>۱۰</sup>

عبدالهادی داوی در سال ۱۳۳۷/۱۱۸۱ شمسی دیگر با عنوان «بد نبود» از مردم خرده گرفت که «لنگ و شل در آشیان بنشته» اند و «دماغ و فکر را بیهوده بیجا خسته» می کنند و به «امید کارهای دیگران دل بسته» اند. وی مردم را در «غفلت» و دور از «معرفت» و «بی شعور» می انگارد؛ چون آنان واپس مانده اند و «بار» شان «اندر گل افتاده»، روشن است که آزادی آنان در سایه «انتباه» و «ایقظ» و به سخنی ساده، با رهایی از رژیم خود کامه امیر حبیب الله خان امکان پذیر می باشد. ازین روی، بایسته است که همه «هشیار» و «بیدار» شوند و «همت» کنند و به «جانب کردار» گرایش یابند:

«در وطن گرم معرفت بسیار می نشد بد نبود

چاره این ملت بیمار می شد بد نبود

این شب غفلت که تارومار می شد بد نبود

چشم پسر خوابت اگر بیدار می شد بدن نبود

کله مستت اگر هشیار می شد بد نبود.<sup>۱۱</sup>»

یکی از تاریخگران افغانستان می نویسد که پس از تیراندازی نافرجام عبدالرحمان لودی کبریت به سوی امیر حبیب الله خان، همقلم وی، عبدالهادی خان داوی نیز به همراه وی دستگیر و هفت ماه زندانی شد.<sup>۱۲</sup> ولی خود عبدالهادی می نویسد که «به سبب یک شعر خود مشهور به... «بدنبود» که در سراج الاخبار نشر شد... به حکم امیر حبیب الله خان در ارگ شاهی مجبوس گردیدم.<sup>۱۳</sup>»

نواندیشی دیگر که کسی جز همان عبدالرحمان لودی کبریت نبود، در سراج الاخبار افغانیه با محمود طرزی همکاری می کرد و ذوقی سرشار در سرودن شعرهای آزادیخواهانه داشت. هنگامی که جنگ جهانی یکم آغاز شد، وی به گفته میرغلام محمد غبار «سیاست منفی بی طرفی امیر حبیب الله خان و سازش او با دولت انگلیس» را نمی پسندید، و از همین روی، به سرودن اشعاری پرداخت که در بردارنده خرده گیریهایی آشکار از دستگاه حاکم افغانستان بود. کبریت در یک «مختص» خود، نخست روی سخن با افراد ملت دارد و از آنان می خواهد که «از برای خدا زودتر... از شر مکروه حیلۀ دشمن» آگاه، و «مانند برق جلوه کنان» و به سان «رعد نعره زنان» شوند.

کبریت هشدار می دهد که اکنون از یک سو انگلستان و از سوی دیگر رومیه که «هر دو به خون مادهن خویش کرده رنگ» سخت درگیر در جنگ می باشند؛ ازین روی، باید مردم بی درنگ «در حفظ راه حق همه تیغ و سپر» شوند و با همسازگری از «ملت و وطن خویشتن» پاسداری کنند. کبریت به مردم افغانستان سفارش می کند که بسان «عثمانی و پروس» سلاح بردست گرفته با «طبل و کوس» آماده جنگ شوند تا «حلق انگلیز» و «نای روس» را بفشارند. همان گونه که پیداست، از دیدگاه کبریت یکی از راههای دستیابی بر آزادی درگیری در جنگ جهانی یکم و هم پیمانی با آلمان و ترکیه عثمانی است. کبریت به خرده گیری از امیر حبیب الله خان نیز می پردازد، و هم پیمانی او با یک «دشمن خبیث» مانند انگلیس را «احمقی و جلف» می خواند و سرگرم بودن امیر را به بازی گلف زشت می شمارد و او و دست اندرکاران رژیم وی را به ترسیدن از انگلستان متهم می سازد.

کبریت سپس «ملت نجیب» افغانستان را مخاطب قرار داده می آورد که «خاینان

جفا کیش» و سر رشته داران این سرزمین «آقای زمانه» را به خویش اختصاص داده مردم را دچار «جهل و نفاق و بی خبری، غفلت و دروغ» ساخته «گویند در اطاعت ما گاو خر شوید.» همین زنهار خوارانند که اگر حاکم خود گامه «بهر نفع خویش جهانی خراب کرد،» او را «عقل عالم و آدم خطاب» می کنند. وی سپس می پرسد «تا کی به کشف حال چنین خیره سر شوید؟»، و از مردم می خواهد که «بهر خدا ز حال وطن باخبر» شوند. او نیز می افزاید:

«بر نقد و جنس مالی ما خاینان امین در مجلس سیاسی ما جاهلان مکین  
نی فکرو هوش و قلب ونه وجدان عقل و دین تابهر اتنباه صدایی کشد چنین  
کی عاقلان ز خواب تنعم به در شوید

هر لحظه چون خیال چنین حال غم فزا آید به سر ز جوش شود فرق من جدا  
دایم به آه و ناله و افغان کنم نگاه اندر هجوم اشک همی گویم این دعا  
کی ظالمان خاک به سر در بدر شوید.»

در فرجام، کبریت افسوس می خورد که کسی یافته نمی شود تا به سینه این سر رشته داران ستم پیشه «شلک» کند<sup>۱۱</sup>. اندیشه آزادی و آزادی خواهی عبدالرحمان لودی کبریت بدین شیوه به رشته نگارش کشیده شد، ولی او برای دستیابی بر چنین آزادیی به سخن بسنده نکرد، و گویا کسی را نیافت «تا به سینه ایشان کند شلک.» ازین روی، چنان نهاد که با کشتن رهبر خود کامگان افغانستان به توری خود درباره آزادی جامه عمل بپوشاند، و به دنبال این تصمیم، به گاه جشن زاد روز امیر حبیب الله خان در تابستان ۱۳۳۷/۱۹۱۸ گلوله ای به سوی او رها کرد که به آماج نرسید و در نقشه اش ناکام ماند. بدین سان، کبریت نه تنها ستیز با انگلیسیان و روسیان و همنوایی با قدرتهای محور درگیر در جنگ جهانی یکم، که از میان برداشتن امیر حبیب الله خان و «در بدر» ساختن دست اندر کاران رژیم او را نیز راهی روشن به سوی آزادی به شمار می آورد<sup>۱۵</sup>.

### افغانستان در آستانه دگرگونی

گلوله ای که از دیدگاه عبدالرحمان لودی کبریت پدید آورنده آزادی قلمداد می شد، چند ماه پس از تلاش نافرجام وی، در ۲۱ فوریه ۱۹۱۹ (جمادی الاولی ۱۳۳۷) از سوی مردی دیگر بر مغز امیر حبیب الله شلیک شد. در آن هنگام، امیر در سفر زمستانی خود به

جلال آباد رفته بود، و به گفته حبیبی، به گاه دوری امیر از پایتخت «کانون نهضت و آزادی» در دربار امیر در کابل به گرمی گرایید. محمود طرزی «تمام متجددین و منورین مملکت را به نیابت شهزاده جوان و منور آزادیخواه، امان الله خان، فراهم آورد و به مجردی که خبر قتل امیر به کابل رسید، امارت... امان الله خان» را اعلام داشت.<sup>۱۶</sup>

روی کار آمدن امیر امان الله خان (۱۹۶۰-۱۸۹۲) همراه با بک کودتا بود، و او به حکم حضور در کابل و برخورداری از همدستانانی هم اندیشه، قدرت را در دست گرفت. رژیم خود کماة امیر حبیب الله خان تکاپوهای آزاد اندیشانه و مردمی را سخت سرکوب می کرد و پیامدش گسترش ناخشنودی همگان و جان تازه یافتن روحیه پیکارجویی در میان افغانان بود. در آن روزگار، هنوز یک طبقه میانه با هویتی روشن نمی توانست احساسات و خواسته های توده های گسترده مردمی را تا اندازه ای نمایندگی و بازگو کند. آن چه را که برخی «بورژوازی ملی» نامیده اند، هنوز در افغانستان «حصص تجاری آن متبازر بود و از صدور محصولات خارجی به هستی خود ادامه می داد.» ولی این طبقه در شرایطی که «سرازیر شدن کالاهای خارجی تهدیدش می کرد»، هزینه های گمرگی نیز آن را از حرکتی تند باز می داشت و «بارگران مواجب گوناگون و فرسودگی بوروکراسی فنودالی را بر شانه» می کشید. ازین روی، این به اصطلاح «بورژوازی ملی» در افغانستان «انعکاس بیان سیاسی خود را در مشی عام لیبرالهای سلطنت و امان الله یافت»<sup>۱۷</sup>.

از دیدگاه برخی از کارشناسان تاریخ افغانستان، افزون بر ناهمسانیهای قومی، کیشی و زبانی در آن کشور، ناهمسانیهای چشمگیری میان نظام قبیله ای و دولت مرکزی وجود داشت که از پدید آمدن هرگونه دگرگونی جلوگیری می کرد. دولت مرکزی برای نگاهداشتن خود به پول و سپاه نیاز داشت، ولی چون منابع درآمد شهری و روستایی دولت پاسخ نیازهای آن را نمی داد، ناچار بود «به منابعی رجوع کند که از جانب سران قبایل چون خانان و ملاکان و روحانیین بزرگ اداره می شد.» خودبخود «اصطکاک منافع» میان آن دو دسته قدرت، گهگاه برخوردی نظامی و شورشهایی بزرگ به بار می آورد و همه اینها کشور را از یک حکومت مرکزی نیرومند و دگرگونینها و نوآوریهای مورد نیازش بی بهره می ساخت:

«احمدشاه، تیمور شاه، امیر دوست محمدخان، امیر شیرعلیخان و امیر عبدالرحمان

خان هر یک به نوبه و شیوه خاص خود در راه استحکام دولت مرکزی در برابر خودمختاری

قبیله ای [قبیله ای] و امتیازات اقوام مبارزه نمودند. اما چون درین حال، خود هم بر قوم و قبیله

اتکا داشتند نتوانستند این نظام را ازبیمین ببرند، یا به طور قابل ملاحظه ضعیف سازند. گویا هنگامی که امان‌الله شاه با اصلاحات آغاز کرد، وظیفه اول او اجرای کاری بود که اسلاف او به آن توفیق نیافته بودند»<sup>۱۸</sup>.

امیر امان‌الله خان با نادیده انگاشتن پیمان ۱۳۲۳/۱۹۰۵ انگلیس و افغانستان استقلال کشور را در زمینه پیوندهای برون‌مرزی خود اعلام داشت و با این کار به آرزوی دراز پانوی تاریخی افغانان جامعه عمل پوشانید، و از همین روی، به جنگ با انگلیسیان برخاست و در فرجام با انگلیسیان پیمان بست که در آن، استقلال برون‌مرزی افغانستان از سوی انگلیسیان به شیوه‌ای رسمی پذیرفته شد<sup>۱۹</sup>. امیر امان‌الله خان ده سال بر افغانستان فرمان راند (۱۳۳۷-۲۹/۱۹۱۹) و در درازای آن سالها، دولت او و جامعه افغانستان با رویدادهایی رویاروی گردید و نوآوریها و دگرگونیهای آزمود که سخن پیرامون آنها برای دلبستگان به تاریخ افغانستان از اهمیتی چشمگیر برخوردار است. ولی درین جا جنبه‌هایی از آن دگرگونیها و رویدادها به نقد و بررسی کشیده می‌شود که با مفهوم آزادی و روند آزادی‌گرایی در پیوند باشد.

### آزادی در پیوند با استقلال افغانستان

همان‌گونه که تاکنون نشان داده‌ایم، مفهوم آزادی از دیدگاه افغانان بیشتر در پیوند با استقلال افغانستان ورهایی آن کشور از دراز دستهای بیگانگان به رشته نگارش درآمده است. در روزگار امان‌الله خان، بویژه از سوی خود وی، آزادی نه تنها به معنی استقلال برون‌مرزی، که در پیوند با انقلاب اکتبر شوروی، پان اسلام‌مسم و حتی به مفهوم فردی و مردمی آن به شیوه‌ای آشکار و روشن نیز سخن رفت که می‌گوئیم پیرامون هر یک از موضوعها به گونه‌ای فشرده سخن آوریم.

امان‌الله خان همانند دیگر افغانان، انگلیسیان را بحق مسؤول پایمال شدن استقلال افغانستان می‌دانست و بر بنیاد همین باور، اعلام استقلال کشورش را از چیره‌گری استعمار انگلیس چشمگیرترین گام در راه آزادی به شمار می‌آورد. وی این شیوه برخورد با مسئله آزادی را در سراسر روزگار امبری-پادشاهی خود همچنان دنبال می‌کرد و در فراخوانی ملت افغان برای پاسداری از آزادی یعنی استقلال کشور خویش هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد. در نخستین «اشتهار» یا اعلامیه‌ای که امان‌الله خان در روز ۲۱ فوریه ۱۹۱۹

(۱۳۳۷ قمری) پراکنده ساخت، «آزادی را سعادت» خواند و بویژه «استقلال و حاکمیت آزادانه» افغانستان را به مردم خود «بشارت» داد. در بخشی از آن اعلامیه چنین آمده است:

«بر همه شما رعایای صادقه و ملت نجیبه خود این را اعلان و بشارت می‌دهم که من تاج سلطنت اسلامیة افغانیه را به نام استقلال و حاکمیت آزادانه داخلی و خارجی افغانستان به سر نهاده‌ام... مانند مردم افغانستان، یک قوم جلیلی که آزادی را سعادت خودها و از ادوار تاریخ به هر طرف دنیا باریبار شناخته‌اند باشد، بطور می‌شود که نام حمایت و یاری آقایی کدام دولت خارج غیر دین و ملت خود را بر خود قبول کند؟»

یک چند پس از آن تاریخ - به سال ۱۳۰۰ خورشیدی/ ۱۹۲۱ - امان‌الله خان به یکی از بلند پایگان انگلیسی گوشزد کرد که «از اوان طفولیت، آزادی همه دنیا و اقوام آن را آرزومند» بوده و نمی‌خواسته که «حقوق آزادی و استقلال حقیقی هیچ کس تلف شود»، و نمی‌توانسته تماشاگر وضعی ناهماهنگ با «آداب و حقوق تمامیت حاکمیت خود افغانستان» باشد. وی نیز افزود که «سبب محرومی افغانستان» از «حقوق تمامیت و حاکمیت» را «صیرف دولت بریتانیه می‌شناختم» و از همین روی، «تمام افکار خودم را به مخالفت دولت مشارالیه می‌پرورانیدم»، و اکنون هم «برای مدافعه استقلال، عزت و شرافت افغانستان تا یک قطره خون آخری خود آماده‌ام».

امان‌الله خان در سال ۱۳۰۶ خورشیدی/ ۱۹۲۷ به یک رشته از سفرها و دیدارهای برون‌مرزی دست زد. در همان روزی که می‌خواست کشورش را از راه هندوستان و مصر به سوی اروپا پشت سر نهد - ۷ آذرماه ۱۳۰۶/ ۲۸ نوامبر ۱۹۲۷ - به مردم کابل سفارش کرد «حقوق خود را یک‌یک و بجا محافظه» کنند، زیرا «امروز مستقل هستیم» بدین معنی که «در همه معاملات خودآزاد، در قراردادهای خودآزاد، در مراودات و روابط خودآزاد، در میدان معامله با... اجانب آزاد هستیم».

به گاه درنگ شاه افغان در بمبئی، یک «محفل دعوت» از سوی افغانان مقیم آن شهر برای گرامیداشت وی برپا شد. امان‌الله در سخن با آنان به مسأله اهمیت آزادی و استقلال افغانستان بویژه برای افغانان برون‌مرزهای افغانستان اشاره کرده گفت که آنان تا «چند سال پیش... در هر جا به نام دیگران حساب» می‌شدند و حتی «به واسطه ترک و ایران» می‌توانستند «به دربار خدای خود یعنی مکه الله شریف» باریابند، زیرا «پاسپورت و تذکره افغانی» نداشتند. وی افزود: «اکنون که مستقل شدید، خدا را شکر کرده و از بارگاه

بی نیازش استقلال و حریتان را تا قیامت می خواهیم.»  
 امان الله بدان باور بوده است که انگلیسیان بر سر آن بودند که وی را از سفر به شوروی بازدارند. او این خواست آنان را با استقلال و آزادی افغانستان ناسازگار دانست و از همین روی بویژه کوشید تا با دیداری رسمی از شوروی، آزادی کشورش را به جهانیان بنمایاند. وی در «سفرنامه خصوصی» خویش درین زمینه چنین آورد:

«در سفر رسمی خاک روس نیز استقلال واقعی فکر و مزاج و آزادی مطلق مملکت خود را یک بار دیگر به جهان سیاست و سلطنت با وضاحت هر چه تمامتر اعلان کردم، و یگانه مفادی که ازین سفر بر خود و مملکت خود بردم این بود که به عالم داناندم دولت افغانستان تحت تأثیر نکر و نظر هیچ ملت و مملکت مقتدر نیست، زیرا دولت سیاستمدار انگلیس به رمز و اشاره و حتی صراحت پیشنهاد این مطلب نمود که من از سفر مملکت روس متصرف شوم... درین سفر هیچ یک مفاد دیگر را به آن قدر مهم نمی دانم بجز این که بسیاں عالم بدانند که ما در هر عزم و اراده خود، خواه نفع یا ضرر مملکت ما باشد، استقلال فکر و عمل خود را از دست نمی دهیم، چرا که در فکر و عمل استقلال مطلق داریم و هیچ یک پیشنهاد یا وضعی که ظاهراً دارای بسیار مفاد باشد، چون ما متوجه آزادی بی شائبه ملی خود می باشیم، درجه قبول نخواهد یافت. هر چه مفادی را در پرتو آزادی کامل می پذیریم.»<sup>۱۰۲</sup>

ستیز امان الله با استعمار و استادگی او در برابر خواسته های استقلال شکنانه انگلیسیان، از سوی برخی از اندیشه گران مسلمان درون مرزی و برون مرزی نیز در پیوند با مفهوم آزادی به نگارش کشید شد. عبدالرئوف، پسر چهارده ساله عبدالغفور خان در شعرهای خود، امان الله خان را آن چنان شاهی خواند «کز مددکاری حی مستعان» توانست افغانان را «رها از بندگی این و آن» کند. محمد سرور بسمل هروی وی را نوشنده «شراب حریت از جام استقلال» و «بانی و استاد و صاحب کار آزادی» به شمار آورد:

«نمودی جلوه چون شمس فلک از بام استقلال  
 به عالم شهره شد از ضرب تیغ نام استقلال  
 بنوشیدی شراب حریت از جام استقلال  
 زحق خواهیم که باشی تا ابد خوش کام استقلال  
 صفا آوردی ای مالک رقاب دور آزادی  
 بیا ای نوجوان غازی سردار آزادی

بیا ای بانی و استاد و صاحب کار آزادی

بیا ای ماه کنعان باز در بازار آزادی<sup>۱۰۳</sup>».

یکی از خامه بردستان مصر به نام فکری ابالظة المحامی به مناسبت دیدار امان الله از مصر در سرمقاله روز دوم دی ماه ۱۳۰۶/۲۳ دسامبر ۱۹۲۷ روزنامه الاهرام، امان الله شاه را یک رهبر آزادیگرای شایسته پیروی خواند. در آن روزگار، مصر به رغم استقلال ظاهریش هنوز برابر اعلامیه ۲۸ فوریه ۱۹۲۲ (۱۳۰۰ خورشیدی) بار خواسته های استعماری انگلیس را بردوش می کشید<sup>۱۰۴</sup>. فکری ابالظة المحامی از مصریان خواست همان گونه که «استقلال را، آزادی را، آرزوهای قومی را تحیت» می کنند، امان الله خان را مورد «تحیت و اکرام» قرار دهند. نویسنده، کشور افغانستان را از آزادی برخوردار و «غنا و سعادت» مصر را در دست بیگانگان می دید، و از همین روی، از امان الله خواست که مصر را «به همراه نیل و آفتاب و هوا» و دیگر برتری های آن، ولی بی بهره از آزادی را با «افغانستان سنگلاخی و کوحی و صحرائی» ولی بهره مند از آزادی و استقلال «مبادله» کند<sup>۱۰۵</sup>.

همان گونه که پیداست، این سخنان و تفسیرها پیرامون آزادی یکسره به معنی استقلال همه سویه دولت افغانستان ورهایی آن کشور از پیمانهای استعماری و استثماریی بود که پادشاهان پیشین افغانستان با انگلیس بسته بودند. خواست بنیادی امان الله در سفرها و دیدارهای خود در آسیا و اروپا این بود که مسأله استقلال-آزادی کشورش را در برابر دیدگان جهانیان رسمیت بخشد.

امان الله سالهایی دراز پس از سرنگونیش نزد «یک نفر سیاح» در رم، ایتالیا، آشکار ساخت که او به تلاش در راه آزادی افغانستان بسنده نمی کرده، که سخت می کوشیده است تا هندوستان نیز از یوغ استعمار انگلیس یا به گفته خود وی از «غلام» بودن رها شود و از آن رهگذر به آزادی دست یابد. امان الله بدان «سیاح» چنین گفت:

«در آخر عهد من، یک سال پیش از انقلاب افغانستان [شورش بچه سقا] با برطانیه شرایط تجدید معاهده را گفتگو می کردم. وقتی که صورت آخرین معاهده برای امضا به من فرستاده شد، آن را معطل کردم و گفتم به شرطی آن را امضا نخواهم کرد که برطانیای هندوستان را آزاد گرداند، و همین مقصد مهم را بر آن نوشتم. انگلیسیان به جواب نوشتند که شما را به آزادی هند چه کار. من به حیث پادشاه افغانستان گفتم: افغانستان در جوار هندوستان غلام و غیر مستقل ابداً روی سعادت را نخواهد دید. اگر انگلیس بخواهد که



افغانستان را به حالت دوستی نگهدارد، باید وعده آزادی هند را بدهد. بعد از مکاتبه زیاد، انگلیسها جواب دادند که دولت انگلیس به راه آزادی هندوان روان است، و وعده می‌کند که در سالهای آینده آزادی مکملی را به هند بدهد. بعد از آن من بر آن معاهده امضا کردم.<sup>۱۰۶</sup>»

### انقلاب اکتبر نوید گر آزادیهای پنداری

ویژگیها و چگونگیهای بیرون مرزهای افغانستان در پی جنگ جهانی یکم و از رهگذر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ (۱۳۳۶ قمری) سخت دگرگون و پر آشوب بود و رویدادهای زاینده آن دگرگونیها دولت و مردم افغانستان را به شیوه‌هایی ویژه درگیر ساخت. درحقیقت، بسیاری از تکاپوها و اندیشه‌های آزادیگرایانه امیر امان‌الله خان و رژیم او واکنشی در برابر آن دگرگونیها بود. نخستین برخورد امان‌الله خان با انگلیسیان با جنگ و جهاد همراه بود، ولی برعکس، او پیوند با دولت نو بنیاد شوروی را با دوستی و همنوایی آغاز کرد. دولت شوروی نخستین کشوری بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت، و از آن رهگذر موضع آن کشور را در برابر انگلیسیان که خود را سررشته دار امور بیرون مرزی افغانستان می‌دانستند، استوار ساخت.

از سوی دیگر، باید به یاد داشته باشیم که دولت شوروی در آن هنگام، تبلیغگریهایی گسترده در زمینه آزادی ملت‌های استعمار و استثمار شده در سراسر خاور زمین به راه انداخته بود و سخت می‌کوشید تا به عنوان نوید دهنده و پرچمدار آزادی در دل‌های خاور زمینیان مسلمان و نامسلمان رخنه کند.<sup>۱۰۷</sup> یک رشته از تکاپوهای کمیترن (International Comintern ; Communist) یا بین الملل سوم (Third International) در افغانستان از سوی خامه بردستان به نقد و بررسی کشیده شده است. آقا بکف که در آن روزگار به سرد شوروی در افغانستان جاسوسی می‌کرد، می‌نویسد که کارگزاران شوروی با بسیاری از عشایر افغان پیمان بستند که «در ازای دریافت اطلاعات مختلف از عملیات عشایر، مبلغ پانصد پوند استرلینگ» بدانها بپردازند و «آنها نیز در عوض قبول کردند که در بین افراد خود به تبلیغ مرام کمونیست» دست زنند.<sup>۱۰۸</sup> در «کنگره مردم خاور زمین» که از سوی «بین الملل سوم» به سال ۱۳۳۹/۱۹۲۰ در باکو تشکیل شد، افغانانی شرکت کردند. به نوشته یکی از نویسندگان ارمنی شوروی، نمایندگان افغان به گاه بازگشت به کشور خود

«اندیشه‌های آزادیگرایانه انقلاب اکتبر» را برای مردم افغانستان بردند. برابر گزارش‌هایی، در آغاز سال ۱۹۲۰ (۱۳۳۸ قمری) شماری تبلیغگر بلشویک در هرات و برخی دیگر از شهرها به تکاپو سرگرم بودند؛ و حتی در سال ۱۳۰۳ خورشیدی/۱۹۲۴ مزار شریف از سوی کمیته مرکزی کمیترون به عنوان یکی از پایگاه‌های بلشویکی در نظر گرفته شد.<sup>۱۰۹</sup>

ولی از سوی دیگر، پژوهش‌هایی که در سال‌های واپسین چهره بسته نشانگر آن است که شورویها به پدید آمدن یک انقلاب در افغانستان باور نداشتند. در کنگره باکو در سال ۱۹۲۰/۱۳۳۸ چنان نهاده شد که در کشورهایمانند ایران، هندوستان، ترکیه و چین احزاب کمونیستی بنیاد شود، ولی افغانستان، در جرگه چنین کشورهایی نبود. سیاست بنیادی شوروی در افغانستان این بوده است که همواره بر رژیم‌های حاکم بر آن کشور چیره باشد و نفوذ غرب را از آن جا بزداید. این که حزب کمونیسم تا دیرباز در افغانستان بنیاد نیافت نشانه‌ای روشن از دل‌بستگی نداشتن شوروی به پدید آوردن انقلاب در آن کشور قلمداد شده است.<sup>۱۱۰</sup>

با توجه به این که افغانستان از دیدگاه استراتژیکی برای شوروی بسیار مهم بود و دروازه آسیا به شمار می‌آمد و تأثیر افغانان در جنبش‌های ملت‌گرایی مسلمانان هند نمی‌توانست از دیده دور بماند. شگفتی آور نخواهد بود که رژیم نو بنیاد شوروی را با دولت تازه استقلال یافته افغانستان، که به نوبه خود به پشتیبانی آن دولت نیاز داشت در پیوندی دوستانه بینیم و سخنان سررشته داران هر دو کشور را در چارچوب این پیوند، پیرامون آزادی، زاینده انقلاب اکتبر بیابیم. در تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۱۹ (۱۳۳۷ قمری) «کمیسیون ملی امور خارجیة جمهوریت شوروی ترکستان» نامه‌ای همراه یک نماینده به افغانستان فرستاده یادآور شد که «حکومت جمهوریت روسیه تمام قراردادهایی را که حکومت تزاری روسیه با حکومت و امپراطوری «بریتانیا برای «به دست آوردن قسطنطنیه و تقسیم سرزمین ترکیه، ایران و افغانستان» بسته بود، «منسوخ» می‌شمارد. درین نامه نیز آمده است که شوروی «از کشورهای دیگران، زمینی را منصرف نخواهد شد» و افزون برین، «استقلال ممالک کوچک همجوار را به رسمیت شناخته و می‌خواهد با آنها مناسبات دوستانه همجواری و تجارتی برقرار سازد».<sup>۱۱۱</sup>

امیر امان‌الله خان پیش از دریافت این نامه، در تاریخ ۷ آوریل ۱۹۱۹ (۱۳۳۷ قمری) در نامه‌ای به لتین، افغانستان را «با حریت و مساوات عالم انسانها شریک» دانسته «حریت

و مساوات دول و ملل عالم» را که از سوی رهبران شوروی اعلام شده بود، ستود و خوشنود بود که برای نخستین بار به نمایندگی افغانستان «مستقل و آزاد» به رهبر کشوری دیگر «نامه» داد و می نویسد:

«دولت افغانستان که خلقت و طبیعت، آن را از اساس و بنیادش با حریت و مساوات عالم انسانها شریک ساخته بوده است، تا به حال بنا بر بعضی عوارض از شرف مخایرات و مکالمات و مناسبات با دولتهای معظمه و ملتتهای مکرمه ممنوع خود برکنار مانده بود. چون آن دوست معظم مهربانم... به اتفاق دیگر رفقای انسانیت، شأن فر و تشرف صلح و صلاح بنی آدم و اعلان حریت و مساوات دول و ملل عالم را اکتساب نموده اند، بنا علیه، این نخستین دفعه است که به نام ملت مستعد با تکامل افغان از طرف دولت مستقل و آزاد افغانستان به ارسال نامه و دادیه خود را بپختیاری شماره ۱۱۲».

در واکنش نسبت به اعلامیه لنین در مورد آزادی ملتتهای زیر ستم، محمود طرزی که در رژیم امیر امان الله خان وزارت امور خارجه را در دست داشت، در تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۱۹ (جمادی الثانی ۱۳۳۷) به آقای چپچیرین «کمیسر امور خارجه شوروی» نوشت که «لغو و باطل شدن معاهده های حکومت سابقه روسیه با حکومت انگلیس» و محترم شناخته شدن «استقلال و آزادی کامله حکومتتهای همجوار» از سوی دولت شوروی «موجب مسروریت و مشکوریت زیاد» وی گردیده است.<sup>۱۱۳</sup>

در تاریخ ۲۲ مه ۱۹۱۹ (۱۳۳۷ قمری) لنین و کالینین به نامه امیر امان الله خان لنین گونه پاسخ دادند:

«حقیقه حکومت کارگران و کشورهای روسیه به جمیع ملتتهایی که داخل قلمرو جمهوریت روسیه می باشد، برابری و آزادی داده است و... اساس اتحادین المللی جمیع زحمتکشان را بر ضد غاصبین و استغاده کنندگان از زحمات دیگران استوار ندیده است. امیدواریم که کوشش مردمان افغانستان بر متابعت و پیروی اهالی روسیه در تحصیل آزادی برای استحکام و استقلال سلطنت افغانستان بهترین وسایط و وسیله خواهد بود».<sup>۱۱۴</sup>

به نوشته روزنامه های شوروی، محمد ولی خان سفیر افغانستان در مسکو در اکتبر ۱۹۱۹ (۱۳۳۸ قمری) به لنین گفت که «من دست دوستی خود را به سوی شما دراز کرد و امیدوارم که شما به تمام مشرق زمین در آزادی از قید امپریالیزم کمک خواهید نمود.» لنین

در پاسخ این سخنان، شوروی راهگام با خواسته‌های سفیر افغانستان اعلام و اظهار امیدواری کرد که «شرق مسلمان»، شوروی را درین «جنگ آزادی بخش کبیر» که خود به راه انداخته است یاری دهد.<sup>۱۱۵</sup>

درخور نگرش است که در همان هنگامی که شورویها در بخارا به کشتار مسلمانان سرگرم بودند، و آن گونه برخورد با مردم بخارا با اصل آزادی ملت‌ها که روسیان لافش را می‌زدند، هیچ گونه همخوانی نداشت، امیر امان‌الله خان در نامه‌ای به تاریخ ۱ دسامبر ۱۹۲۰ (۱۳۳۹ قمری) به لنین «مصونیت و محضوظیت استقلال کامله حکومت‌های بخارا و خیوه» را «نیز یک دلیل مادی همان افکار حریت پرورانه» دولت شوروی به شمار آورد.<sup>۱۱۶</sup>

این‌گونه سخنان زیبا درباره آزادی میان سررشته داران دو کشور افغانستان و شوروی تا یک چند دنبال شد. همان‌گونه که پیداست، رهبران شوروی، انقلاب اکتبر و آن چه را به دنبال آن آمد سرچشمه «آزادی» می‌خواندند و دست اندرکاران افغانستان هم که به تازگی استقلال خود را اعلام داشته آن را به معنی آزادی می‌دانستند، آن ادعا را یکسر می‌پذیرفتند و با واژه «آزادی» همان مفهومی را همراه می‌ساختند که شورویها برای پیشبرد خواسته‌های خویش به کار می‌بردند.

روشن است که افغانان آن روزگار هنوز چهره واقعی شوروی را نمی‌شناختند و برنامه‌های آزادی‌گشانه رژیم نوین آن کشور را که در دهه‌های بعد، چه در چارچوب اتحاد جماهیر شوروی و چه در کشورهایی مانند افغانستان پیاده شد، نیازموده بودند. با این همه، به نوشته یکی از خامه‌برداستان افغان، در «جرگه بزرگ ملی» که در سال ۱۳۰۳ خورشیدی/۱۹۲۴ در پغمان تشکیل شد، بسیاری از نمایندگان، برقراری پیمان دوستی میان افغانستان و شوروی را «بشدت نکوهش کردند» و حتی «یکی از نمایندگان نسبت به اشغال خیوه و بخارا از امان‌الله خان خواست تا علیه روس اعلان جنگ دهد.<sup>۱۱۷</sup>» این نکته بخوبی نشان می‌دهد که در همان روزگاری که بسیاری از افغانان، انقلاب اکتبر و برنامه‌های دولت شوروی را به پیروی از آن دولت تلاش در راه آزادی می‌خواندند، شماری دیگر از افغانان نه تنها آزادی بدان مفهوم را نمی‌پذیرفتند که برای درهم کوبیدن آن گونه «آزادی» آماده جنگ و ستیز نیز بودند.

## یادداشتها

۱- ع. رحید مازندرانی، مجموعه عهدنامه‌های تاریخ ایران از عهد هخامنشی تا عصر بهلولی (تهران، ۱۳۵۰ خورشیدی). ص ۱۵۳.

2. C. U. Aitchison, *A Collection of Treaties, Engagements and Sanads Relating to India and Neighbouring Countries* (Calcutta, 1933), vol. XIII, p. 54.

۳- همان جا، جلد ۱۳ ص ۳۴-۲۳۳.

۴- عبدلهادی حائری، نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دورویة تمدن بورژوازی غرب (تهران، ۱۳۶۷ خورشیدی)، ص ۵۷-۲۵۵. نیز نگاه کنید به محمد حسین هراتی، واقعات شاه شجاع (کابل، ۱۳۳۳ خورشیدی)؛

Mountstuart Elphinstone, *An Account of the Kingdom of Caubul and its Dependencies in Persia, Tartary and India, With Bio-Bibliographical Notes* by Alfred Janata (Graz - Austria, 1969); M. E. Yapp, *Strategies of British India: Britain, Iran and Afghanistan, 1798 - 1850* (Oxford, 1980), p. 153 ff.

۵- پیو-کارلو نرنزیو، رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترجمه دکتر عباس آذرین (تهران، ۱۳۵۹ خورشیدی)، ص ۵۶.

۶- برای آشنایی با جنگ یکم انگلیس و افغانستان نگاه کنید به میرغلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ (تم، ۱۳۵۹ خورشیدی)، ص ۵۳ به بعد؛ سید قاسم رشتیا، افغانستان در قرن نوزده (کابل، ۱۳۴۶ خورشیدی)، ص ۷۱ به بعد؛

Afzal Iqbal, *Circumstances Leading to the First Afghan War* (Lahore, 1976); J. H. Stocqueler, *Memorials of Afghanistan: Being State Papers, Official Documents, Authentic Narratives, Etc. Illustrative of the British Expedition to, and Occupation of Afghanistan and Scinde between the Years 1838 and 1842* (Calcutta, 1843).

۷- میرغلام محمد غبار، «از دوره محمد زایها تا امروز»، در علی محمدخان رهنما و دیگران، تاریخ ادبیات افغانستان برای صفوف دوازده رلیسه‌ها (کابل، ۱۳۳۰ خورشیدی)، ص ۳۱-۳۰.

8. Vartan Gregorian, *The Emergence of Modern Afghanistan: Politics of Reform and Modernization, 1880 - 1946* (Stanford, California, 1969), p. 6.

۹- برای آشنایی بیشتر در این زمینه نگاه کنید به همان جا، ص ۱۳-۷.

- ۱۰ - به گونه‌ای نمونه نگاه کنید به میرمحمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر (پشاور، پاکستان، ۱۳۶۷ خورشیدی)، ص ۳۴۰، ۵۵۳ به بعد.
- ۱۱ - همان جا ص ۹۶-۱۹۵.
- ۱۲ - غبار، «از دوره محمد زایبا تا امروز»، ص ۳۵۲.
- ۱۳ - همان جا، ص ۳۵۳.
- ۱۴ - همان جا، ص ۳۵۲.
- ۱۵ - عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان (امریکا، ۱۳۶۴ خورشیدی)، ص ۹؛ برای آگاهی پیرامون جنگ دوم انگلیس و افغانستان نگاه کنید به  
Anonymous, *The Second Afghan War 1878 - 1880: Abridged Official Account* (London, 1881).
- ۱۶ - دکتر اسدالله شعور، مفاهمه شفاهی و سیر تاریخی آن در افغانستان: مروری بر جریان مفاهمه شفاهی و سیر اطلاعات از قدیم‌ترین دوره‌ها تا آغاز روزنامه نگاری جدید (کابل، ۱۳۶۷ خورشیدی)، ص ۶۱-۱۶۰. رویدادهای جنگ یکم و دوم افغانستان و انگلیس درین کتاب نیز مورد بررسی قرار گرفته است؛
- Archibald Forbes, *The Afghan Wars 1839 - 42 and 1878 - 80* (London, 1987).  
17. C. Collin Davies, «Abd al - Rahman khan », *EI<sup>2</sup>, vol.I* (1967), pp. 87 - 88.
- ۱۸ - امیر عبدالرحمان خان، تاریخ حالات امیر عبدالرحمن خان حکمران نافذالامر مملکت افغانستان، ترجمه غلام مرتضی خان قندهاری الاصل (مشهد، ۱۳۱۱ قمری)، جلد یکم، ص ۷۹-۲۵۸. این کتاب دو جلدی را خود عبدالرحمان خان نوشته و «به یکی از وسایل به توسط یک نفر از منشیهای مخصوص حضور والا حضرت امیر معظم له در لندن به زبان انگلیسی طبع و نشر گردید.» سپس «غلام مرتضی خان قندهاری الاصل، معاون جنرال فونسلوگری دولت فخریه انگلیس مقیم خراسان» آن را به فارسی برگردانیده است؛ نگاه کنید به «دیباجه» جلد کتاب، ص ۴.
- ۱۹ - همان جا، جلد دوم، ص ۵۸-۳۵۷.
- ۲۰ - عبدالحی حبیبی، «تاریخچه بیداری سیاسی در افغانستان»، آزاد افغانستان، ۱۵ دی ۱۳۳۰، ص ۷.
- ۲۱ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۸۵-۲۸۱. برای آشنایی بیشتر با دوره امیر عبدالرحمان خان نگاه کنید به غبار، افغانستان در سیر تاریخ، ص ۶۴۳ به بعد.
- ۲۲ - شعور، مفاهمه شفاهی، ص ۶۶-۱۶۵.
- ۲۳ - برای آشنایی با زندگی محمود طرزی نگاه کنید به محمود طرزی، مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه ۹۷-۲۹۰ ش.، به کوشش روان فرهادی (کابل، ۱۳۵۵ خورشیدی)، ص ۸۰-۳۱ (مقدمه روان فرهادی) و دیگر صفحات؛ عبدالحی حبیبی، «پدر آزادی و تجدد و اصلاح در

- افغانستان مرحوم محمود طرزی افغان». آزاد افغانستان، ۲۸ مرداد ۱۳۳۱، ص ۹-۴.
- ۲۴ - محمود طرزی پراکنده: مجموعه اشعار (کابل، ۱۳۳۳ قمری)، ص ۳۳-۳۲.
- ۲۵ - همان جا، ص ۳۳.
- ۲۶ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۰۴.
27. M. Longworth Dames and H. A. R Gibb, (or Muhammadzay) Dynasty, EP, vol. 1(1967), pp. 231 - 33. «Afghanistan» - B. The Barkzay
- ۲۸ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۱۳.
- ۲۹ - حائری، دورویه تمدن بورژوازی غرب، بخش یکم.
30. Gregorian, Modern Afghanistan, pp. 190 - 96.
- ۳۱ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۰۶-۳۰۵.
- ۳۲ - همان جا، ص ۳۰۶. برای آشنایی بیشتر با پیمان ۱۹۰۷ نگاه کنید به:
- Rogers Platt Churchill, Anglo - Russian Convention of 1907 ( Cedar Rapid , Iowa, USA, 1939).
- ۳۳ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۰۸-۳۰۷.
- ۳۴ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۱۷-۷۱۶.
- ۳۵ - حبیبی، «تاریخچه بیداری سیاسی در افغانستان»، آزاد افغانستان، ۲۹ دی ۱۳۳۰، ص ۵.
- ۳۶ - همان نویسنده، مشروطیت در افغانستان، ص ۲۰-۱۹؛ همان نویسنده، «چگونه مولوی واصف قندهاری با اخوان افغان به دهن توپ بسته شد؟»، آزاد افغانستان، ۲۷ خرداد ۱۳۳۳، ص ۶.
- ۳۷ - همان نویسنده، مشروطیت در افغانستان، ص ۱۸؛ نیز نگاه کنید به محمد کاظم آهنگ، «سابقه و آغاز ژورنالیزم در افغانستان»، آریانا: مجله دوماهه تاریخی، ادبی و هنری، ۲۶، شماره ۴ (۱۳۴۷ خورشیدی)، ص ۷۸.
- ۳۸ - حبیبی، مشروطیت در افغانستان، ص ۱۲، ۱۴.
- ۳۹ - همان نویسنده، «تاریخچه بیداری سیاسی در افغانستان»، آزاد افغانستان، ۲۹ دی ۱۳۳۰، ص ۵.
- ۴۰ - همان نویسنده، مشروطیت در افغانستان، ص ۱۷.
- ۴۱ - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۱۸.
- ۴۲ - حبیبی، «مولوی واصف قندهاری»، ص ۶. برای آشنایی با چهره‌هایی که درین پیوند به دستور امیر حبیب‌الله خان کشته شدند. نگاه کنید به غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۱۸ به بعد.
- ۴۳ - طرزی، پراکنده، ص ۲۴.
- ۴۴ - حبیبی، «پدر آزادی»، ص ۷.

- ۴۵ - طرزی، پراکنده، ص ۸۹-۹۰.
- ۴۶ - همان نویسنده، مقالات، ص ۱۹۹-۲۰۲.
- ۴۷ - همان نویسنده، پراکنده، ص ۱۳۸-۳۹.
- ۴۸ - همان جا، ص ۵۰۰-۵۰۵.
- ۴۹ - همان جا، ص ۲۸۲.
- ۵۰ - همان جا، ص ۳۲۲.
51. Shan Muhammad, *The Indian Muslims: A Documentary Record* (New Delhi, 1980), Vol. III, p. 150.
- ۵۲ - همان جا، ص ۲۹۳-۹۴.
- ۵۳ - ک. آنتونوا، گ. بونگار دلوین و گ. گ. کوتوفسکی، تاریخ نوین هند، ترجمه پرویز علوی (تهران، خورشیدی)، ص ۱۷۵.
54. Muhammad, *Indian Muslims*, p. 316.
- ۵۵ - حبیبی، «پدر آزادی»، ص ۶.
- ۵۶ - طرزی، مقالات، ص ۳۷۹.
- ۵۷ - حبیبی، «پدر آزادی»، ص ۶.
- ۵۸ - طرزی، مقالات، ص ۷۸-۳۷۳.
- ۵۹ - همان جا، ص ۴۴۵-۴۶.
- ۶۰ - همان جا، ص ۳۸۷-۸۸.
- ۶۱ - همان جا، ص ۳۸۱-۹۱.
- ۶۲ - همان جا، ص ۵۶۷.
- ۶۳ - عبدالهادی حائری، ایران و جهان اسلام: پژوهشهایی تاریخی پیرامون چهره‌ها، اندیشه‌ها و جنبشها (مشهد، ۱۳۶۸ خورشیدی)، مقاله یکم.
- ۶۴ - برای آشنایی با مسأله همسازگری اسلامی یا پان اسلامیم به نوشته‌هایی فراوان دسترسی هست؛ از جمله نگاه کنید به:
- D. S. Margoliouth, «Pan - Islamism», in *Proceedings of the Central Asian Society* (1912), pp. 3 - 24; Dwight E. Lee; «The Origins of Pan - Islamism»
- The American Historical Review*, XLVII (Jan. 1942), 278 - 87; Hans Kohn, *A History of Nationalism in the East* (New York, 1924), pp. 38 - 54.
65. Wilfred Cantwell Smith, *Modern Islam in India: A Social Analysis* (New Delhi, 1979), p 233 ff.



برای آگاهی بیشتر پیرامون پان اسلام در هندوستان نیز نگاه کنید به:

Mushirul Hasan, *Communal and Pan - Islamic Trends in Colonial India* (New Delhi, 1981).

66. Gregorian, *Modern Afghanistan*, P. 214.

۶۷ - طرزی، مقالات، ص ۴۲.

۶۸ - همان جا، ص ۱۵۶.

۶۹ - همان جا، ص ۱۵۷.

۷۰ - همان نویسنده، پراکنده، ۲۴-۱۲۳.

۷۱ - برای پژوهشی بنیادی در این زمینه نگاه کنید به:

Edward Mead Earl, *Turkey, the Great Powers, and the Baghdad Railway: A Study of Imperialism* (New York, 1925), P. 64.

72 . Geoffrey Lewis, «The Ottoman Proclamation of Jihad in 1914», *The Islamic Quarterly: A Review of Islamic Culture* (1975), 157 - 63.

۷۳ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۱۷ به بعد.

۷۴ - طرزی، مقالات، ۲۲۶.

۷۵ - همان جا، ص ۳۱-۲۳۰.

۷۶ - همان جا، ص ۲۳۲.

۷۷ - همان جا، ص ۳۵-۲۳۴.

۷۸ - همان جا، ص ۱۴-۴۱۲.

۷۹ - همان جا، ص ۳۵۷.

۸۰ - همان جا، ص ۳۵۲ به بعد.

۸۱ - همان جا، ص ۳۸۴.

۸۲ - همان جا، ص ۵۰.

۸۳ - همان جا، ص ۵۰.

۸۴ - حبیبی، مشروطیت در افغانستان، ۱۰۰-۹۹.

۸۵ - طرزی، مقالات، ص ۵۰.

۸۶ - همان جا، ص ۴۶-۱۴۵.

۸۷ - همان جا، ص ۶۸۲.

۸۸ - همان جا، ص ۱۱۰.

۸۹ - همان نویسنده، پراکنده، ص ۹۵-۹۳.

۹۰ - حبیبی، مشروطیت در افغانستان، ص ۲۹-۱۲۸.

- ۹۱ - محمد بلخی حنیف، *پرتاووس یا شعر فارسی در آریانا* (کابل؟ ۱۳۶۴ خورشیدی)، ص ۱۸۸.
- ۹۲ - حبیبی، *مشروطیت در افغانستان*، ص ۱۳۰.
- ۹۳ - بلخی حنیف، *پرتاووس*، ص ۸۶-۱۸۴. برای آگاهی بیشتر پیرامون زندگینامه عبدالهادی خان دای نگاه کنید به حبیبی، *مشروطیت در افغانستان*، ص ۳۰-۱۲۸؛ و برای آشنایی با دگرگونی شیوه برخورد وی با آزادی نگاه کنید به بخش «ارزیابی آزادی در روزگار امان‌الله» در همین پژوهش.
- ۹۴ - غبار، *افغانستان در مسیر تاریخ*، ص ۲۳-۷۲۱.
- ۹۵ - برای آشنایی بیشتر با عبدالرحمان خان لودی کبریت نگاه کنید به حبیبی، *مشروطیت در افغانستان*، ص ۳۶-۱۳۲.
- ۹۶ - همان نویسنده، «پدر آزادی» ص ۸. برای آگاهی بر زندگینامه امان‌الله شاه و منابع سودمند درین زمینه نگاه کنید به:
- M. E. Yapp, «Aman Allah», *EF, Supplement* (1980), pp. 65 - 66.
- ۹۷ - دانشجویان مبارز طرفدار آزادی طبقه کارگر، چند سند و مقاله در مورد اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی افغانستان و مقاله‌ای در مورد موسیالیسم شوروی (بی تاریخ)، ص ۲۳.
- ۹۸ - *فرهنگ افغانستان در پنج قرن اخیر*، ۳۶۵.
- ۹۹ - برای آشنایی با این بخش از تاریخ افغانستان نگاه کنید به همان جا، ص ۳۳۱ به بعد؛ غبار، *افغانستان در مسیر تاریخ*، ص ۷۵۱ به بعد؛
- Gregorian, *Modern Afghanistan*, p. 227 ff.
- برای آگاهی از شیوه برخورد کارگزاران رسمی ننگستان با مسأله جنگ امان‌الله خان با انگلیس یا جنگ سوم انگلستان و افغانستان نگاه کنید به:
- Anonymous, *The Third Afghan War 1919: Official Account* (Calcutta, 1926).
- ۱۰۰ - عزالدین وکیلی پوپلزایی، *سفرهای غازی امان‌الله شاه در دوازده کشور آسیا و اروپا ۱۳۰۶-۱۳۰۷* (کابل؟ ۱۳۶۴ خورشیدی)، ص ۱-۲. این کتاب «به مناسبت شصت و ششمین سالروز استرداد استقلال افغانستان» در خود افغانستان چاپ و پراکنده شده است.
- ۱۰۱ - همان جا، ص ۳۸-۳۳۷، ۴۰۰.
- ۱۰۲ - همان جا، ص ۳۷، ۹۷-۱۹۶.
- ۱۰۳ - همان جا، ص ۲۱، ۳۱۳.
- ۱۰۴ - برای آشنایی با این بخش از تاریخ نوین مصر نگاه کنید به: د. فوولیکوف و دیگران، *تاریخ معاصر کشورهای عربی ۱۹۱۷-۱۹۷۰*، ترجمه محمد حسین شهری (تهران، ۱۳۶۱ خورشیدی)، جلد دوم، ص ۱۲۵ به بعد؛
- P. M. Holt, *Egypt and the Fertile Crescent 1516 - 1922: A Political History* (New York, 1969), pp. 293 - 98.

۱۰۵ - وکیلی پوپلزایی، سفرهای غازی امان الله شاه، ص ۶۵-۶۶.

۱۰۶ - گمنام، «شرح یک ملاقات با اعلیحضرت امان الله خان»، آزاد افغانستان، ۱۲ فروردین

۱۳۳۳، ص ۶۰۷.

۱۰۷ - نگاه کنیده به عبدالهادی حائری، «مفهوم نوین آزادیهای سیاسی و اجتماعی در نوشت های

پارسی آسیای میانه»، فصلنامه مطالعات تاریخی، ۱ (۱۳۶۸ خورشیدی)، ص ۳۶۸-۳۰۱.

۱۰۸ - ژرژ سرگی پویچ آقبکف، خاطرات آقبکف، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان (تهران، ۱۳۵۷

خورشیدی)، ص ۸۰.

109. Gregorian, Modern Afghanistan . p. 237.

۱۱۰ - برای آگاهیهای گسترده تر در زمینه نگاه کنیده:

Oliver Roy, «The Origins of Afghan Communist Party», Central Asian Survey, VII, nos. 2-3 (1988), 41 - 57 (Special Issue, Afghanistan: The Last Thirty Years).

۱۱۱ - دکتر ش. ن. حق شناس، دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست محمد

تاپیرک (پاکستان، ۱۳۶۸ خورشیدی)، ص ۶۷.

۱۱۲ - گمنام، مناسبات افغانستان و اتحاد شوروی در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۶۹ (بی تاریخ).

ص ۲.

۱۱۳ - همان جا، ص ۴-۳.

۱۱۴ - همان جا، ص ۵.

۱۱۵ - همان جا، ص ۹-۸.

۱۱۶ - همان جا، ص ۱۲-۱۱.

۱۱۷ - حق شناس، دسایس و جنایات روس در افغانستان ص ۱۰۳.